

اشاره

ابوحنیفه از جمله فقیهانی است که هیچ گاه از مسائل جاری زمان خود غافل نبود و بر این باور بود که فقه و فقیه باید در خدمت جامعه مسلمانان باشد. از این رو، وی همیشه با حکام ظالم زمان خودش درگیر بوده و از حقوق حقه ملت اسلام دفاع می کرده است. یکی از این موارد، مسئله ارتباط وی با قیام علویان است. نویسنده مقاله حاضر با دقت درخور این مسئله را باز کاویده و آن قطعه از تاریخ را به خوبی بازگو نموده است. فصلنامه میثاق امین آماده است هر گونه دیدگاه موافق و مخالف را در این باره منعکس نماید.

ابوحنیفه و قیام علویان

پرویز رستگار*

درآمد

چهل سالی از پا گرفتن فرمانروایی خاندان امیه بر سرزمینهای آن روزها و آن سالهای جهان اسلام نمی گذشت که در سال هشتاد هجری قمری، کودکی ایرانی تبار در شهر کوفه به دنیا آمد که چون بالید و برآمد و سری در میان سرها درآورد، در کوتاه مدت در جهان سیاست آن سالها و در دراز مدت در میدان تفقه و اجتهاد، اثر انگشتها و رد پاهای بسیاری از خود به جا نهاد که همواره بخش کوچکی از فراز و نشیبهای تاریخ سده دوم مسلمانان و پاره های بزرگی از زیر و بمهای تلاشهای فقهی و اجتهادی آنان را ویژه خود کرده و این نوشته کوتاه دامان، در بردارنده - تنها - تکاپوهای سیاسی و دارای تحلیلی - شاید - کامیاب از این رویکرد بحث برانگیز آن چهره پرغوغاست؛ ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی... .

* دکتر پرویز رستگار (۱۳۴۰ -) دانش آموخته حوزه علمیه قم و دارای درجه دکتری از دانشگاه تربیت مدرس تهران است. تاکنون از وی علاوه بر چند عنوان کتاب در موضوعات قرآنی و رجالی، مقالاتی نیز در نشریات علمی کشور از جمله دانشنامه ها چاپ و منتشر شده است. وی هم اکنون استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه کاشان است.

زمینه‌های سمت و سوگیریهای سیاسی ابوحنیفه

۱. زمینه‌های اجتماعی و جغرافیای انسانی عراق

در پی درگذشت فرستاده خدا(ص)، مناسباتی که اینجا جای پرداختن به چند و چون آنها نیست، پیش آمد که تازیان نومسلمان را نخست به کشورگشاییهایی در دو سوی شمال شرق و شمال جزیره العرب و سپس در سوی شمال غرب این شبه جزیره واداشت و بدین سان، سرزمینهای ایران، شام و مصر - و به دیگر زبان، جنوب غربی آسیا، آسیای میانه و شمال آفریقا - میدان تاخت و تازهای سوارانی شد که چندین سده، به پشتوانه خواست قدرتهای متمرکز در مدینه، دمشق و بغداد و پشتیبانیهای آنان، این بخش از جهان آن روز را در نوردیدند و خواه ناخواه، اسلام را در آن جاها پراکندند.

چون آتش این درگیریها برافروخته شد، ساسانیان که بر ایران زمین سروری می‌کردند، اما روزهای نیرومندی نظام طبقاتی خود را پشت سر نهاده بودند و سستی و فروپاشی آن را پیش رو داشتند، بسیار زود در رویارویی با گرمای رو به افزایش آن آتش که در آغاز، جرقه‌های نخستینش دست کم گرفته و مایه خنده و شگفتی بالانشینان هرم قدرت ساسانی می‌شد، گداختند و آب شدند و کشور عراق - که تیسفون، پایتخت پرآوازه این خاندان شاهنشاهی را در آغوش می‌کشید - به دست کشورگشایان تازی تبار افتاد.

پس از این بود که پیش و پس از فرو ریختن رسمی سلسله ساسانیان، سرزمینهایی که پاره‌های باختری، جنوبی و شمال خاوری ایران زمین را می‌ساختند، یکی پس از دیگری، گشوده و ایرانیان بسیاری در بند شدند و به نام برده به چنگ تازیان افتادند. این بردگان نوآمد، به جاهای عرب‌نشین برده می‌شدند و در آن جاها، نشیمن می‌گرفتند. چنین روندی، اندک اندک، سرزمین عراق را که پس از بنیادگرفتن دو شهر بزرگ و نقش‌آفرین کوفه و بصره در سالهای چهارده یا هفده یا هجده هجری قمری^۱ و کوچ ایل‌های متعدد و متنوع عرب، سرزمینی عربی و با حال و هوا و فرهنگ زیست تازیان شده بود، کانون گردهم‌آبی ایرانیانی کرد که تا دیروز، در همین سرزمین، آزاد و سربلند می‌زیستند و گاهی موکب شاهی را می‌دیدند که از کوچه پس کوچه‌های شهرهایش می‌گذرد!

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، بی‌جا، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۷ق، ج ۱، ص ۴۳۲ و ج ۴، ص ۴۹۱.

پدید آمدن این لایه‌های نوین و رنگارنگ نژادی که در عراق - به ویژه در کوفه - سر برآورد، از آنجا که نیرو و چیرگیهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - و مجموعه اسباب و مناسبات قدرت - در دست اعراب بود، ایرانیان را وامی داشت، برای برخورداری از امنیت روانی و اجتماعی، هر یک یا چند تن، با یک قبیله از دهها قبیله عرب تبار و مهاجر به عراق - و از جمله کوفه - پیمان ببندد و خود را در پناه آنان بگذراند؛ پیوندی که «وَلَاءِ خُلُفٍ» نامیده می‌شد و ایرانی تن داده به این پیمان را «مولا» و انبوه آنان را «موالی» نام می‌داد.

با آنکه ایرانیان در جایگاهی چنین ناخوشایند و ناهمخوان با پیشینه زندگی سیاسی سالهای گذشته خود به سر می‌بردند و «شهروندان درجه دوم» به شمار می‌آمدند، هرگز آن «امروز» ناگوار نتوانست «دیروز» گوارا و سرشار از پیروزیها و پیشتازیهایشان در میدانهای جهان‌گشایی و دانش و صدها سال در دست داشتن مدیریت بخشی بزرگ از جهان پهناور آن روز را از یادشان بزدايد و گردن فرازیهای ملی‌شان را در کنار گردن نهادنشان به دین اسلام، از آنان بریاید؛ اندیشه‌ای ریشه‌دار و ذهنیتی ماندگار که چونان گنجینه‌ای گرانبها در گوشه‌های پنهان ذهن و ضمیر و جان و روانشان و مانند آتشی گرم و رخ‌پنهان کرده در خاکستری سرد، ماند و ماند تا آنکه نیروی نهفته و سنگین خود را در جنبشها و خیزشهای پرشمار سالهای آینده آزاد کرد و نشان داد. و هم از این روست که تاریخ‌نگاران، نقش نادیده نگرفتنی «موالی» را در نبردها و تحرکات قهرآمیز سرزمین پرهیاهو و همواره متلاطم عراق، یکی پس از دیگری، در نهضت عاشورا، قیام توابین، جنبش مختار بن ابی‌عبیده ثقفی، چیرگی مصعب بن زبیر بر عراق و قیام علویانی چون زید بن علی (ع) و ابراهیم بن عبدالله بن حسن، گزارش کرده و پوشش داده‌اند.^۱

۲. زمینه‌های فرهنگی

چون فرستاده خدا (ص) خواست بال پرواز همیشگی خود را تا آسمانها و افقهای دور دست بگشاید، گرچه برای صدها و هزاران بار، هم در گفتارهای پرشمار و هم در کردارهای بسیار خود، بازتاب و نشان داده بود، یک بار دیگر، بدان امید که آتش خانمان سوز مناسبات عصر جاهلی را برای همیشه خاموش کند، سخن از زیر پا نهادن همه عناصر و معیارهایی گفت که

۱. در این باره، ذیل عنوان «موالی و انقلابهای عصر امویان و عباسیان»، سخن خواهیم گفت.

شهروندان مسلمان را با بهانه‌هایی کودکانه و بیرون از بهاهای ژرف دینی، بر یکدیگر برتری می‌داد و روزهای تلخ اشرافیگری و خودخواهی را در یادها زنده می‌کرد. او از همگان خواست فراموش نکنند که با فرارسیدن دوران اسلام، دوره تبعیضهای نژادی و قومی و طبقه‌بندی جامعه با ملاکهای مالی، جنسی، صنفی و سیاسی گذشته است و تنها خداخواهی و تقوا محوری است که می‌تواند دست‌مایهٔ ارج گذاردن به این و آن و سروری میان مسلمانان باشد.

سوگمندان، آتش روابط و مناسبات جاهلی زیر خاکستر شد، اما فسرده نشد و فرهنگ فرومایه‌ای که با تلاشهای تاب فرسا و بشر دوستانهٔ واپسین پیامبر آسمانی، از در بیرون شده بود، از پنجرهٔ پاگرفتن نظام سیاسی آل‌امیه، به درون خانهٔ مسلمانان پا نهاد! یک بار دیگر، بانگهای شوم برتری عرب بر عجم و به ریشخند گرفتن مردمانی برخاست و به گوشها رسید که پیشگام‌تر از همهٔ آنها، ایرانیانی بودند که به خوبی اسلام را از اعراب بازمی‌شناختند و اگر برای تازیان - در آغاز - بهایی را بایسته می‌دیدند، جز از آن رو نبود که گوهر گرانبها و تابناک دین برادری و برابری را در دستهای خاک‌آلودشان تماشا می‌کردند! آنچه بیش از هر چیز، فرمانروایان خودخواه اموی را می‌گداخت و رنج می‌داد، پیشتازی ایرانیان در همهٔ دانشها - حتی در زمینهٔ فراگیری و یادگرفتن و پراکندن و یاد دادن زبان تازیان - بود! در این باره، اقرار عبدالملک بن مروان و پرس‌وجوهای این خلیفهٔ مقتدر و سرکوبگر اموی در گفت‌وگو با دانشمند بزرگ عصر خود، زُهری، پرآوازه و زبانزد همگان است:

[هرگز] مانند خودمان و این عجمها ندیده‌ایم؛ روزگاری دیرپا پادشاهی کردند، اما - به خدا سوگند - از ما تازیان [در این مدت طولانی، بی‌نیاز بودند و] جز نعمان بن منذر، از کسی کمک نخواستند... با آنکه در طی همین مدت که پادشاهی در دست ماست، از بسیاری از آنها - حتی در یادگیری زبان مادری مان - یاری جسته‌ایم! ببینید؛ این اسماعیل بن عبیدالله بن ابی‌المهاجر را که فرزندان مرا عربی می‌آموزد!^۱

* * *

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بی‌چاپ، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۸، ص ۴۳۸ و ابوالحجاج مزی،

تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق بشار عواد معروف، اول، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۸ ق، ج ۳، ص ۱۴۹.

عبدالملک خطاب به زُهری که از مکه بازگشته بود: چه کسی سرور و بزرگ
مکیان است؟

زهری: عطاء بن ابی رباح.

- از تازیان است یا از موالی؟

- از موالی.

- چگونه چنین سرور شد؟

- با دین‌ورزی و نقل و نشر حدیث.

- آری؛ چنین کسانی شایسته سروری‌اند. سرور یمنیها کیست؟

- طاووس بن کیسان.

- از تازیان است یا از موالی؟

- از موالی.

- چگونه سرورشان شد؟

- با همان که عطا سروری یافت!

- آری؛ شایسته همین است. سرور مصریان کیست؟

- یزید بن ابی حبیب.

- از تازیان است یا از موالی؟

- از موالی.

- سرور شامیان کیست؟

- مکحول.

- از تازیان است یا از موالی؟

- از موالی؛ برده‌ای است که بانویی از قبیله «هُدَیْل» آزادش کرده است!

- سرور مردم جزیره (بین النهرین در عراق) کیست؟

- میمون بن مهران.

- از تازیان است یا از موالی؟

- از موالی.

- سرور خراسانیان کیست؟



- ضحاک بن مزاحم.
- از تازیان است یا از موالی؟
- از موالی.
- سرور مردم بصره کیست؟
- حسن بصری.
- از تازیان است یا از موالی؟
- از موالی.
- ای وای! سرور کوفیان کیست؟
- ابراهیم نخعی.
- از تازیان است یا از موالی؟
- از تازیان است.
- وای بر تو زهری! اندوهم را فرونشاندی. به خدا سوگند، در این سامان، موالی بر عرب سروری خواهند کرد، تا آنجا که به نامشان بر فراز منبرها خطبه بخوانند و تازیان زیر دستشان بمانند!
- ای امیرالمؤمنین! داستان این است که این سروری، برخاسته از دین است؛ هر کس آن را پاس دارد، سروری خواهد کرد و هر کس تبااهش کند، بر زمین خواهد خورد.^۱

* * *

با این همه و با آنکه رسانه‌های خبری و شایعه‌پراکن آن روز جهان اسلام در دست آل امیه بود و آنها با هیاهوهایی سنگین، یا دین پیشین ایرانیان را ریشخند می‌کردند و احکامی خود ساخته بدان پیوند می‌زدند یا سخنانی از زبان رسول خدا(ص) و دیگر صاحبان حرمت و حشمت

۱. ابوالحجاج مزی، همان، ج ۲۰، ص ۸۱-۸۲ مانند همین گفت‌وگو را میان عیسی بن موسی - فرماندار جنگجوی کوفه و برادرزاده سفاح و منصور - و ابن ابی لیلی هم گزارش کرده‌اند. نک: ابن عبد ربه، العقد الفرید، تحقیق عبدالمجید ترحینی، اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۴ ق، ج ۳، ص ۳۶۳-۳۶۴ و احمد امین، فجر الاسلام، نهم، قاهره، مکتبة النهضة المصریة، ۱۹۶۴، ص ۱۵۴.

در میان مسلمانان می‌ساختند و سودجویانه و خودخواهانه، فرایند فراگیر کوچک شمردن غیر عرب و به ویژه خوار کردن ایرانیان را رنگ و بویی دینی می‌زدند و سمت و سوی اعتقادی می‌دادند، واکنش نخستین ایرانیان، خاموشی گزیدن و شکیبایی ورزیدن بود؛ تاب آوردنی تلخ و فرودادن دشوار بغضی که سرانجام ناله و اندک اندک فریاد شد و خیزش شعوبیان را در پی آورد.^۱

بدین سان، تازیان - خواسته و از جایگاهی هجومی - و ایرانیان - ناخواسته و از جایگاهی دفاعی - درگیر برخوردهایی در چارچوب سخنرانیها، سرودنها و نوشتنها - با محوریت بدگویی هر نژاد از دیگری و گردآوری بدیها و کاستیهای هر یک، هر چند با چاشنی دروغ‌پردازی و بدخواهی و از خودسازی - شدند که نه با جانمایه دین آسمانی و نه با مصالح و منافع زمینی‌شان، اندک هماهنگی‌ای داشت و نه رخصت داد دگرگونیهای سیاسی آن سالها، بدون زد و خوردهای جان‌ستان و رویاروییهای خون‌فشان پایان گیرد!

۳. زمینه‌های علمی

شگفتی‌آفرینیهای رنگارنگ حلقه‌ای از حلقه‌های بی‌شمار زنجیره زندگی که نقشی انکارناپذیر در چرخه حیات دارد و «انسان» نامیده می‌شود، تجلیهای گوناگون و خودنماییهای جوراجوری داشته و دارد؛ ویژگیهایی که قرنهایست زیست‌شناسان را تنها در عرصه پیچیدگیهای بخش خاکی و بعد فیزیکی انسان - یعنی بدن و اجزای آن که در مجموع اندام او را شکل می‌دهند - سخت درگیر خود کرده است و هرگز نیز گریبان صدها تحقیق و هزاران پیش‌فرض و فرضیه جدی و جاندار را در زمینه سطح و عمق بخشیدن به این دست‌کاوشهای عقلانی رها نخواهد کرد!

با این همه، آنچه بیش از عرصه جسم و اندام، بی‌کرانه و سرگردانی‌آفرین است، دنیای جان و روان انسان و تو در تو بودن و لایه به لایه نمودن آن است؛ دنیایی که هزاران عامل شناخته و ناشناخته بیرونی آن را می‌سازند و همگی آنها ما را به یک نکته رهنمون می‌شوند: نیروی بی‌مانند انعطاف‌پذیری خمیرمایه وجودی انسان!

قرآن کریم در لابه لای سخنی گله‌مندانه از زبان حضرت نوح(ع)، و رویارو با سرگرانانی

۱. درباره نهضت شعوبیه، نک: ابن عبد ربه، همان، ص ۳۵۱ - ۳۶۵؛ محمد معین، فرهنگ فارسی، هشتم، تهران، امیرکبیر،

۱۳۷۱، ج ۵، ص ۹۰۴ و اثر مستقل آقای افتخارزاده در این باره، با نام نهضت مقاومت ملی ایرانیان.

که ایمان به خدای یکتا را بر نمی‌تافتند، می‌فرماید: ﴿مالکم لاترجون الله وقاراً و قد خلقکم اطواراً﴾؛ شما را چه می‌شود که بزرگی خداوند را در نمی‌یابید، با آنکه گوناگونتان آفریده است!^۱ این فرموده فناپذیر که شاهکاری از پیوند کوتاهی کلام با ژرفایی پیام است، سوگمندانه در لابه لای سخنان حجم انبوهی از مفسران، به شاکله جسمی و فیزیکی آفرینش انسان، فروکاسته شده است و برخی دیگر از آنان نیز که خواسته‌اند پای یک احتمال امروزی تر - و به اصطلاح، نوآمدتر و به روزتر - را به میان بکشند، باز هم نتوانسته‌اند از یادآوری رازگشاییهای تازه علم جنین‌شناسی از اسرار آفرینش انسان و جابه جایبهای هسته نخستین تولد یک نوزاد از شکل یک تک سلولی به قالب پرسلولیهای بعدی آن، خودداری کنند!^۲

تنها کسانی - حداکثر - انگشت شمار توانسته‌اند با عنایت به روایتی از امام باقر(ع)،^۳ از شمول گسترده دو آیه یاد شده سر درآورند و بگویند که ویژگیهای روحی و روانی انسانها را نیز فرامی‌گیرند.^۴

* * *

ابوحنیفه که در گرفتن دانش از این و آن - و حتی آنان که کژاندیش بودند - پروایی نداشت، اما از پالایش و نقادی آن نیز رویگردان نبود،^۵ آموزگارانی متنوع و در پیوند با گرایشهای گوناگون مذهبی داشت و از آنجا که در کوفه می‌زیست، با کیسانیها، زیدیان، دوازده امامیها، اسماعیلیان و... نشست و برخاست می‌کرد و از آنان رنگ و نقش می‌گرفت.^۶

وی بیش و پیش از همه دانشمندانی که نزدشان شاگردی کرده بود، به حماد بن ابی سلیمان پیوست؛ پیوندی که به دنبال پیمان بستن ابوحنیفه با خودش که تا حماد زنده است، از او جدا

۱. نوح: ۱۳-۱۴.

۲. برای نمونه، نک: سید قطب، فی ظلال القرآن، هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق، ج ۸، ص ۳۰۲.

۳. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، بی‌جا، نجف، مکتبه الهدی، ۱۳۸۷ ق، ج ۲، ص ۳۸۷؛ محمد باقر مجلسی، بحارالانوار،

سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۱، ص ۳۱۵، ج ۵۷، ص ۳۲۶ و ج ۶۷، ص ۳۴۸.

۴. نک: محمدتقی مدرسی، من هدی القرآن، اول، بی‌جا، مکتب العلامة المدرسی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱۶، ص ۴۱۳.

۵. محمد ابوزهره، ابوحنیفه، بی‌جا، بی‌جا، دار الفکر العربی، بی‌تا، ص ۷۴.

۶. همان، ص ۶۴.

نشود،^۱ تامرگ این نخستین آموزگارش در سال ۱۱۹ یا ۱۲۰ قمری،^۲ هجده سال به درازا کشید.^۳ گرچه چیزی از گرایشهای سیاسی حماد نگفته‌اند،^۴ گزارشی از خطیب بغدادی،^۵ نشان دهنده نقش بی‌چون و چرای او در تمایل ابوحنیفه به نظریه «خروج بالسیف» و قیام مسلحانه بوده است. از سوی دیگر، باید پذیرفت که گرایش این استاد به مکتب ارجاء که پس از این، از آن خواهیم گفت، بی‌گمان هم در ایمان شاگرد نامدارش به آن مکتب کلامی و هم در باورش به آن رویکرد سیاسی و مبارزاتی، تأثیری بسزا داشته است.

دیگر آموزگارش محارب بن دثار بود که افزون بر دانش، تیزهوشی و دیگر ویژگیهای اخلاقی، مردی دلیر و جنگجو نیز بود.^۶ دیگری، عطیة بن سعد کوفی، از بزرگان دانشمندان شیعی بود که در کنار آشنایی‌اش با حدیث و دانش شیعیان، همدوش با ابن اشعث و رویارو با آل امیه، به پا خاست و سالها بعد، به فرمان حجاج، تازیانه خورد و بدیها دید.^۷ دیگری، عطاء بن ابی رباح بود که دوشادوش ابن زبیر، با امویان درآویخت و در این راه دستش را بریدند.^۸ ابوحنیفه از شاگردی شخصیت‌های نامدار و برجسته اهل بیت یا همنشینی با آنها نیز بی‌بهره نماند، چرا که دوستدار آنان بود، آنها را بزرگ می‌داشت و در کنار اقرار به دانش و برجستگی‌هایشان، از آنان سود می‌جست.^۹ او نزد چهار تن از دانشمندان این خاندان، امام

۱. ابو عبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، دوم، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۲ ق، ج ۶ ص ۳۹۸.

۲. همان، ج ۵، ص ۲۳۶.

۳. همان، ج ۶ ص ۳۹۸.

۴. باید دانست که حماد - خود - نیز روزی شاگرد آموزگاری نامدار، ابراهیم نخعی، بوده است که در سالهای چیرگی عبدالملک بن مروان، با نماینده سیاسی حاکمیت وقت در عراق، حجاج بن یوسف ثقفی، درآویخت و زیر پرچم امیری دلاور به نام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث، در نبرد «دیرالجمام» یا فرمانده خونریز سرزمین یاد شده جنگید. نک: مصطفی شکعه، الائمة الاربعة، اول، بیروت، دار الكتاب اللبنانی، ۱۴۰۳ ق، ص ۲۱.

۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بی‌چا، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۳۹۸.

۶. مصطفی شکعه، پیشین، ص ۴۲.

۷. همان، ص ۴۳، و ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، اول، بیروت، دار صادر، ۱۳۲۵ ق، ج ۷، ص ۲۲۶.

۸. مصطفی شکعه، همان، ص ۴۶؛ ابن حجر عسقلانی، همان، ص ۲۰۰.

۹. مصطفی شکعه، همان، ص ۴۹-۵۸؛ محمد ابوزهره، پیشین، ص ۷۰-۷۳.

باقر(ع)، امام صادق(ع)، عبدالله بن حسن بن حسن(ع) و زید بن علی بن حسین(ع)، رفت و آمد داشت^۱ و به ویژه دو سال شاگرد زید بود.^۲

۴. زمینه‌های کلامی

۴ - ۱. مذهب ارجاء

نیمه دوم سده نخست تاریخ اسلام، به دنبال برخاستن بانگهای گوناگون گرایشهای کلامی، بستری پرغوغا برای برآمدن و ریشه دواندن مذاهب و ملل اسلامی شد. یکی از این کشاکشهای نوآمد، سخن بر سر اندازه رنگ گرفتن ایمان از کارهای خوب و بد یک انسان باورمند به اسلام و چاق و لاغر شدن آن یک در پی این یک بود.

به دنبال درگرفتن همین درگیریها بود که:

مسئله ایمان و مرتکب کبیره در نیمه دوم سده نخست هجری، سه موضع مختلف و به تبع آن سه گروه پدید آورده بود: نخست، خوارج که عمل را آن اندازه در ایمان مؤثر می‌دانستند که معتقد بودند ارتکاب کبیره موجب زوال ایمان و سبب کفر می‌گردد؛ دوم، مرجئه که ارتکاب کبیره را زایل کننده ایمان نمی‌دانستند و ضمن جدا شمردن عمل از ایمان، ایمان را حقیقتی می‌دانستند که زیادت و نقصان نمی‌پذیرد؛ سوم، اصحاب حدیث که در عین پرهیز از تکفیر مرتکب کبیره، ایمان را دارای درجات دانسته، با دخیل دانستن عمل در مفهوم ایمان، آن را قابل زیادت و نقصان می‌شمردند...^۳

گروههای افراطی مرجئه بر این باور بودند که با وجود ایمان، هیچ معصیتی زیانبار نخواهد بود و شخص مؤمن با ارتکاب هیچ عیبی، مستحق دوزخ نخواهد گشت. به اعتقاد آنان، حسنات مؤمن پذیرفته و سیئات او آمرزیده خواهد شد... میان مرجئه و اصحاب حدیث، گروه دیگری بودند که گاه در

۱. مصطفی شکه، همان، ص ۱۵؛ ابوالحجاج مزی، پیشین، ج ۵، ص ۷۶ و ج ۲۹، ص ۴۱۹ و جمعی از نویسندگان، دائرة

المعارف بزرگ اسلامی، اول، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲ ش، ج ۵، ص ۳۸۶.

۲. مصطفی شکه، همان، ص ۵۴.

۳. جمعی از نویسندگان، پیشین، ص ۳۸۲.

کتابهای ملل و نحل، به آنان، «مرجئة السنّة» گفته شده است... اینان در مورد «زیادت و نقصان ناپذیری ایمان» و «جدایی عمل از ایمان» با مرجئه همراهی بودند، ولی با آرای افراطی آنان درباره ارزش عمل توافق نداشتند.^۱ تعجب آور نیست که اصحاب حدیث و دیگر مخالفان این گروه میانی، آنان را بدون تمیز از مرجیان تندرو، «مرجی» می نامیدند و آنان خود این نام را بر خویش نمی پسندیدند، چه در آن روزگار، روایاتی بر زبانها بود که از لسان پیامبر(ص)، مرجئه را از منحرفان و بدعت گزاران می شمردند...^۲ بسیاری از نویسندگان اصحاب حدیث، امامیه، معتزله و اشاعره، ابوحنیفه را از زمره مرجئه شمرده اند و این نسبت، آن اندازه بازگو شده که گویی در ردیف مسلمات جای گرفته است.^۳

با این همه، کسانی چون ذهبی،^۴ کوثری^۵ و محمد ابوزهره،^۶ در کنار یادآوری دو تفسیر گوناگون از مذهب ارجاء، از ابوحنیفه که معتزلیان و دیگران مرجئی اش می خواندند، دستگیری کرده، وی و استادش، حماد بن ابی سلیمان را از باورمندان به «ارجاء السنّة»، نه «ارجاء البدعة» بر شمرده اند.

در واقع باید گفت: اگر در افکار منسوب به ابوحنیفه، بتوان بر عقیده ای بیش از همه تأکید کرد، باور او به زیادت و نقصان ناپذیری ایمان است که موجب گشته تا مخالفانش او را «مرجی» بخوانند. ارجاء معتدل ابوحنیفه به تفصیل در رساله او به عثمان بّتی... نموده شده است. مؤلف در آنها، ضمن تکیه بر ارزش عمل، تصریح کرده است که به عقیده او، همه مؤمنان

۱. همان. نیز نک: محمد ابوزهره، پیشین، ص ۱۳۴-۱۳۷ و محمد بن زاهد کوثری، تأییب الخطیب، بی جا، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۱ ق، ص ۶۵-۷۰.

۲. جمعی از نویسندگان، همان. نیز نک: محمد ابوزهره، همان، ص ۱۳۷.

۳. همانها.

۴. ابو عبدالله ذهبی، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۳.

۵. محمد بن زاهد کوثری، پیشین، ص ۶۵ به بعد.

۶. محمد ابوزهره، پیشین.

لزوماً به بهشت نخواهند رفت و عاصیان بدون توبه، به خواست خداوند، عذاب گشته یا بخشیده خواهند شد.^۱

شاید ساده‌ترین گواه رویگردانی ابوحنیفه از ارجاء تندروانه، عملکردهای سیاسی او باشد که در آینده بدان خواهیم پرداخت. هواخواهان چنان ارجائی نمی‌توانند رویاروی هیچ زمامدار ستمگر و فرمانروای خونریزی به پاخیزند،^۲ با آنکه ابوحنیفه، از آنجا که منصور دوانیقی و دیگر کسان مانند او را دزدهایی چیرگی یافته و امام نام می‌دانست،^۳ ایستادگی در برابرشان را گریزناپذیر می‌شمرد.^۴

در اندیشه ارجاء وی، هر قریشی که مردم را به کتاب و سنت و دادگری می‌خواند، شایسته رهبری بود و دیگران می‌باید یاری‌اش کنند و همراهش بجنگند.^۵ باور عمومی مرجئه، روا نبودن پیشی گرفتن مفضول بر فاضل بود و چنانچه مفضول رهبر می‌شد، می‌باید دانشمندان پس از زنهار دادن به توده مردمی که چنان گزینش نابخردانه‌ای کرده‌اند و به دنبال سود نبخشیدنش، برای به قدرت رساندن فاضل بکوشند.^۶

این باورها و آن کارکردهای سیاسی ابوحنیفه، کسانی چون اوزاعی و وکیع را وامی‌داشت، او را شمشیرگرا بخوانند و دستخوش خرده‌گیربهایش کنند، چنان که کسانی بر همین اساس، او را زیدی یا زیدی بتری خوانده‌اند.^۷

۴ - ۲. مذهب زیدیان

زیدیان هم در زمینه مباحث کلامی و هم در میدان نبردهای براندازانه و اندیشه‌های

۱. جمعی از نویسندگان، پیشین، ص ۳۸۳.

۲. وگرنه، به باورهای خود، وفادار نخواهند ماند!

۳. زمخشری، الکشاف، بی‌جا، بیروت، دارالکتاب العربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸۴.

۴. همان. شاید اینکه کسانی از مرجئه، هم مسعر بن کدام و هم ابوحنیفه را به دلیل نامه‌نگاری به ابراهیم بن عبدالله بن حسن و فراخواندنش به کوفه، تا از یاری زیدیان برخوردار شود، سرزنش کرده‌اند. چنان که به زودی به آن اشاره خواهیم کرد. از همین بابت باشد. نک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، دوم، قم، دارالکتاب، بی‌تا، ص ۲۴۰ و ۲۴۳.

۵. زمخشری، همان و جمعی از نویسندگان، پیشین.

۶. جمعی از نویسندگان، همان.

۷. همان و خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۹۵-۳۹۹.

سیاسی، باورهایی دیگرگون با توده مردم زمان خود و باورهای مذهبی دوران خود داشتند که در اینجا، تنها به برخی مرزهای اعتقادی آنان اشاره می‌کنیم.

یکی از دانشمندان معاصر اهل سنت، افزون بر آنکه زیدیان را نزدیک‌ترین فرقه شیعه به «جماعت اسلامی» خوانده^۱ که نه در باورهای خود، تندرو بودند و نه هیچ یک از یاران پیامبر خدا(ص) را کافر شمردند،^۲ ستونهای خانه اعتقادات آنان را چنین برشمرده است:

۱. رهبران مسلمانان - چه آنان که بی‌درنگ پس از درگذشت فرستاده خدا(ص) به خلافت رسیدند و چه آنها که می‌باید در درازنای تاریخ اسلام به قدرت برسند - با ویژگیهایی کلی و فراگیر، از سوی خدا، نصب می‌شوند و هیچ کس به نام و نشان ویژه خود، به مقام خلافت نصب نشده است. برای رسیدن بدین جایگاه، فاطمی نژاد بودن، پرهیزکاری، دانش، بخشندگی، به پا خاستن و مردم را به سوی خود خواندن، بس است و هر که چنین باشد، شایسته رهبری است.

۲. با وجود یک فاضل تمام عیار، رهبری مفضول درست است و با چنین رویکردی بود که هم علی(ع) را برترین یار و همنشین پیامبر خدا(ص) و هم رهبری ابوبکر و عمر را بی‌کمی و کاستی می‌دانستند.

۳. رهبری همدوش و همزمان دو تن را که در دو گوشه جدا از هم، اما برخوردار از ویژگیهای یاد شده می‌زیستند و فرمان می‌راندند، درست می‌دانستند.

۴. مرتکب کبیره را اگر خالصانه توبه نکند، در جهنم، جاودانه می‌دانستند که سخنی بود برگرفته از اندیشه‌های کلامی اعتزالیان.^۳

هر چند همه محورهای یاد شده باورهای زیدی، با برداشتهای و اندیشه‌های ابوحنیفه همپوشانی و همخوانی سرتاپا نداشت، چیزی که این دوری و نزدیکی لریزان را میان او و

۱. محمد ابوزهره، پیشین، ص ۱۱۶.

۲. البته چنین باوری را پیروان دیگر گرایشهای شیعی نیز به خود راه نداده‌اند و هر چه که هست، به نوعی افراط و تندیهای برخاسته از احساس و دور از تحقیق و تأمل باز می‌گردد که سوگمندها، در میان همه فرقه‌های اسلامی و غیر اسلامی دیده می‌شود.

۳. محمد ابوزهره، پیشین، ص ۱۱۶-۱۱۸. نیز نک: مصطفی شکعه، پیشین و ص ۵۳.

اینان، بی‌اهمیت و جای حلقه‌های افتاده زنجیر دست به دست هم دادنشان را پر می‌کرد، اندیشه‌های سیاسی و ستیزه جویانه زیدیان بود که پس از این، به آنها خواهیم پرداخت.

۵. زمینه‌های سیاسی

۵ - ۱. کارنامه عمومی آل امیه و آل عباس

چون رسول خدا(ص) درگذشت، خلفایی چهارگانه، یکی پس از دیگری، به قدرت رسیدند که هر کدام برگزیده و چهره شاخص مسلمانان آن سالها بودند. این برگزیدگی - چه با امضا و انگشت نهادن خلیفه پیشین^۱ و چه بدون آن^۲ و چه با پا در میانی رأی ریش سفیدان آن دوران^۳ و چه بدون آن^۴ - در یک سده فرمانروایی آل امیه، جای خود را به چیرگی‌ای تلخ و سرکوبگر داد که پرداختن به همه گوشه‌های آن، کاری بسیار دشوار و در خور نگارش کتابهاست و تنها آنچه در لابه‌لای سه سال فرمان راندن یزید بن معاویه رخ داد، برای آنکه «مشت، نمونه خروار» و «مجمّل، بهانه خواندن حدیث مفصل» باشد، بس است.

آنان در کنار آن ستمهای بی‌شمار، یک تباهی فرهنگی بزرگ نیز آفریدند که همانا برافروختن آتش خانمان سوز عصیتهای جاهلی بود و در ستم روا داشتن به موالی، رخ می‌نمود. اینان چون جنگی درمی‌گرفت، پیاده نظامی سپر بالای تازیان بودند و چون فیروزی‌ای دست می‌داد، بهره‌ای از غنائم جنگی نداشتند. این ستمکاریها در عراق - به ویژه در کوفه - به اوج خود می‌رسید و این سرزمین را که هم فضای سیاسی و هم مباحث کلامی ملتهدی داشت، به انباری از باروت که خواه ناخواه روزی منفجر می‌شد، دیگرگون می‌کرد.^۵

با روی کار آمدن آل عباس، در دلها، امید به آینده‌ای روشن و برکنار از تیرگیهای دوران امویان زنده شد. ابوالعباس سفاح، نخستین خلیفه این خاندان، با نخستین سخنرانی‌ای که در

۱. چنان که در خلافت عمر رخ داد.

۲. چنان که در خلافت ابوبکر و عثمان و علی پیش آمد.

۳. چنان که در باره خلافت ابوبکر و عثمان گفته‌اند.

۴. چنان که در خلافت عمر و علی دیده شد.

۵. محمد ابوزهره، پیشین، ص ۳۲ - ۴۲ و ۸۰ - ۸۴ و مصطفی شکمه، ص ۱۱۳ - ۱۲۴.

نخستین روز آغاز به کار خود در کوفه کرد، بذر همین امید را آبیاری کرد،^۱ اما خلافت کوتاه مدت و چهار ساله او که با کشتار کین خواهانه از آل امیه - به بهانه خونخواهی از اهل بیت رسول خدا(ص)^۲ - و کشتن وزیر خود، ابوسلمه خلیل همدانی همراه بود،^۳ جای خود را به ۲۲ سال چیرگی سرب‌آلود و خون‌چکان برادر ناتنی‌اش،^۴ ابوجعفر منصور داد. ابوحنیفه چهارده سال با چنین زمامداری، همعصر و گواه کارنامه‌ای سنگین و سرتاپا سیاه شد که توان نشستن را از او ربود و اندیشه خوش‌زیستن را از دلش زدود!

شاید چکیده آنچه در دو دهه زمامداری این خلیفه خونریز و خودخواه گذشت، گفت‌وگویی باشد که میان او و دوست سالهای دربه‌داری‌اش در عصر امویان و رفیق دوران دانش‌آموزی‌اش، عبدالرحمن بن زیاد بن انعم آفریقایی رخ داد؛ گفت‌وگویی که احمد بن حنبل آن را خشن و بی‌پرده و در عین حال، نیکو و پندآمیز دانسته است:^۵

پیش از آنکه منصور خلیفه شود، با هم در جست‌وجوی علم (و گفت و شنود حدیث) بودیم. روزی مرا به خانه‌اش برد و خوراکی‌ای از حبوبات و آبکی و تهی از گوشت پیشم نهاد. سپس مویز آورد و رو به کنیز گفت: حلوا هم هست؟ پاسخ داد: نه. پرسید: خرما خشک هم نیست؟ پاسخ شنید: نه. آن گاه [پس از خوردن] به پشت دراز کشید و این آیه را خواند: «امید هست خدایتان دشمنتان را نابود و شما را جانشینشان در زمین کند، تا ببیند شما چه می‌کنید!»^۶

چون [سالها گذشت و منصور] خلیفه شد، دنبالم فرستاد. پرده‌دارش، ربیع بن یونس، بالای سرش ایستاده بود که پیشش رفتم. مرا پیش خود خواند و گفت: عبدالرحمن! شنیده‌ام [در سالهای گذشته دور] نزد امویان هم می‌رفتی

۱. مسعودی، مروج الذهب، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بی‌جا، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۳ ق، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲. همان، ص ۲۷۱.

۳. ابن خلکان، وفیات الاعیان، تحقیق احسان عباس، دوم، قم، نشر رضی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۹۶.

۴. مسعودی، پیشین، ص ۲۶۶.

۵. ابوالحجاج مزی، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۰۶ و ابوعبدالله ذهبی، پیشین، ج ۴، ص ۴۱۲.

۶. اعراف: ۱۲۹.

[و از نزدیک می‌دیدم چه می‌کنند]. گفتم: بله. گفت: سلطنت مرا در کنار سلطنت آنان، چگونه ارزیابی می‌کنی؟ پاسخ دادم: امیرالمؤمنین! نقاطی بدحال و روز دیدم و ستمی آشکار چونان روز! به خدا سوگند، چیزی از ستم و بدخواهی در سالهای چیرگی امویان ندیدم جز آنکه همان را در این سالها هم که تو سلطان شده‌ای، دیده‌ام! نخست، گمان کردم، چون آبادیها از تو دورند، چنین آشفته و ستم‌زده‌اند، اما هر چه [به پایتخت] نزدیک‌تر شدم، نابسامانیها را بزرگ‌تر دیدم! آیا آن روز و آن خوراک تهیدستانه را به یاد می‌آوری؟! آیا آیه‌ای را که خواندی، در یاد داری؟! اینک که خداوند دشمنت را نابود و تو را جانشینش کرد، چه می‌کنی؟!

منصور [چون این سخنان تکان دهنده را که وجدان هر حاکم قدرت زده و مغرور را به لرزه می‌آورد شنید] سرش را مدتی طولانی به زیر انداخت. سپس سر بالا آورد و گفت: با این کارگزاران [و مراتب ریز و درشت دستگاه عریض و طویل مدیریت] چه کنم؟! گفتم: مگر عمر بن عبدالعزیز [خلیفه نجیب و دادگستر اموی] نمی‌گفت: هر رهبری چونان یک بازار است که کالایی در آن عرضه می‌شود که خریدار دارد؛ اگر خودش نیکوکار باشد، خوبان به سراغش می‌آیند و کالای خوبیهای خود را به او عرضه می‌کنند و اگر تبهکار باشد، تبهکاران، [بنابراین، گله‌مندی‌ات از زیر دستانت، تنها نوعی فرافکنی است و همه تباهیها به خودت برمی‌گردد!] دوباره سرش را برای زمانی دیر پا به زیر انداخت [و پیش از آنکه بالایش آورد و چیزی بگوید] ربیع به من اشاره کرد که بیرون برو [خلیفه حرفی برای گفتن ندارد!] من نیز بیرون رفتم و هرگز به سویش برنگشتم.^۱

۵-۲. کنشهای زمامداران و واکنشهای آل علی (ع)

۵-۲-۱. سالهای سرب‌آلود سیاست سرکوب

در پی دگرگونیهای سیاسی‌ای که پس از درگذشت رسول خدا (ص) رخ داد و دایره

۱. یاقوت حموی، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۱ و نیز نک: ابوعبدالله ذهبی، پیشین.

سیاستهای اصلاح‌گرایانه امام علی(ع) را در دوران کوتاه و پر آشوب زمامداری آن حضرت تنگ کرد،^۱ مدیریت سیاسی مسلمانان به دست معاویه بن ابی سفیان و دیگر وابستگان خاندان اموی افتاد و بستر مناسبی که ویژگیهای رفتاری - روانی و نیز بی‌خبری توده‌های مردم^۲ - به ویژه شامیان^۳ - فراهم آورده بود، به معاویه که به خوبی و آشکارا شیوه زمامداری خود را بیان کرده است،^۴ فرصت می‌داد دشمنیهای دیرین خود را با بنی‌هاشم - به ویژه امام علی(ع) و بازماندگانش - در پوشش جانشینی پیامبر اکرم(ص) و ابزار کردن دین دنبال کند.

وی با به کارگیری سیاست نرمش و پول^۵ - آن هم در میان مردم شام که به خاطر بی‌خبری شگفت‌آور خود از کار دین و دنیا، آبریزگاههای خود را رو به قبله می‌ساختند،^۶ جای به خاک سپرده شدن عمر بن عبدالعزیز را در سرزمین خود نمی‌دانستند^۷ و تا آشکار شدن دولت عباسیان، گمان نمی‌کردند رسول خدا(ص) خویشاوندانی جز بنی‌امیه دارد^۸ - پیکاری ناجوانمردانه و نابرابر را با بنیادگذاری سنت زشت لعن علی(ع) بر سر منبرها و در لابه‌لای خطبه‌ها، آغاز و از هر گونه گفت‌وگو و پراکندن حدیثهایی که در بردارنده نیکبها و برجستگیهای آن حضرت و خاندانش بود، پیشگیری کرد.

۱. زمخشری، پیشین، ج ۴، ص ۴۶۱؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، اول، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۵ ق، ج ۹، ص ۳۶۴؛ شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب قصیر عالمی، بی‌جا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۹، ص ۴۹۵ و محمد بن جریر طبری، تفسیر الطبری، چهارم، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۰ ق، ج ۲۷، ص ۱۰۴.

۲. مسعودی، پیشین، ص ۴۲-۴۵ و ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، بی‌جا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۱۱۴.
۳. یاقوت حموی، پیشین، ص ۴۷ و ۴۸؛ جرج جرداق، امام علی(ع) صدای عدالت انسانی، ترجمه هادی خسروشاهی، اول، قم، نشر خرم، ۱۳۷۰، ج ۵، ص ۳۱۷ و محمود حکیمی، هزار و یک حکایت تاریخی، اول، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۸.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، تحقیق عبدالامیر مهنه، اول، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۱۵۰.
۵. مسعودی، پیشین، ص ۴۵.

۶. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، سوم، بیروت، دار الفکر، ۱۳۹۸ ق، ج ۱، ص ۲۲۴، ج ۵۹.

۷. ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۹ ق، ج ۶، ص ۳۲۸.

۸. مسعودی، پیشین، ص ۴۳.

بدین ترتیب، سیاست فضا سازی علیه پیشوایان معصوم (ع) و شیعیان شان تا جایی پیش رفت که مردم شام و دیگر سرزمینهای اسلامی، از همان دوران نوجوانی،^۱ با فرهنگ ریشخند کردن اهل بیت (ع) یا دشمنی با آنان^۲ خو می گرفتند و بزرگ می شدند و شیعیانی چون صعصعة بن صوحان، صیفی بن فسیل شیبانی و یحیی بن زید، یا از پراکندن فضایل علی (ع) منع می شدند^۳، یا کتک می خوردند تا از آن حضرت بدگویی کنند^۴ و یا از ترس جان از جایی به جای دیگر می گریختند.^۵ به علی (ع)، در کوفه که پایتخت سیاسی آن حضرت و نیز گرانیگاه شیعیانش بود، اهانت می شد و فرماندار آنجا، مغیره بن شعبه نه تنها از این کار جلوگیری نمی کرد^۶، دوستان و یاران برجسته آن بزرگوار - مانند حجر بن عدی - را نیز به این کار فرمان می داد^۷! این سرکوب بی امان که انگیزه ای سیاسی داشت و برای در دست داشتن افسار شتر خلافت دنبال می شد،^۸ پس از معاویه نیز از سوی جانشینانش دنبال شد. پس از شهادت امام حسین (ع)

۱. ابو عبدالله ذهبی، پیشین، ج ۵، ص ۱۱۷ و ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بی جا، بیروت، دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۵ ق، ج ۵، ص ۴۲.

۲. برای نمونه، در دوران چیرگی بنی امیه، مردم از سر نادانی و تحت تأثیر دستگاههای تبلیغاتی و رسانه های جمعی نظام حاکم، نام امام علی (ع) را مُصَفَّر و بدین ترتیب، آن حضرت را مسخره می کردند. بر همین اساس، کسانی چون مسلمة بن علی و موسی بن علی، به رغم میل باطنی خود، «مسلمة بن عَلَی» و «موسی بن عَلَی» خوانده می شدند و از این بابت، ناخشنود و خشمناک بودند. نک: ابن حجر عسقلانی، تقرب التهذیب، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، دوم، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۹۵ ق، ج ۲، ص ۳۷ و تبصیر المنتبه، تحقیق علی محمد بجاوی، بی جا، بیروت، المكتبة العلمية، بی تا، ج ۳، ص ۱۵۶۱؛ ابن حبان تمیمی بستی، مشاهیر علماء الامصار، تحقیق مرزوق علی ابراهیم، اول، قاهره، دار الوفاء، ۱۴۱۱ ق، ص ۱۹۷؛ ابو عبدالله ذهبی، المشته، تحقیق علی محمد بجاوی، اول، بی جا، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۲ م، ج ۲، ص ۴۶۹ و تقی الدین فاسی، العقد الثمین، تحقیق محمود محمد طنحی، بی جا، قاهره، بی نا، ۱۳۸۸ ق، ج ۸، پانوشت ص ۷۶.

۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۴۳۰.

۴. همان، ص ۴۷۷.

۵. فیض الاسلام، ترجمه و شرح صحیفه کامله سجادیه، بی جا، بی جا، بی نا، ۱۳۷۵ ق، ص ۹.

۶. ابو عبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۳ - ۱۰۴.

۷. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ ق، ج ۴، ص ۵۸.

۸. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۴۲.

لشکریان یزید بن معاویه به شهرهای مقدس مدینه و مکه تاختند،^۱ عبدالملک بن مروان از پرداختن به سیره نبوی که پیشگامی بنی‌هاشم و انصار و برتری آنان را در راه برپا کردن بنیان اسلام - به رغم بدخواهیهای قریش و اجداد خلفای اموی - نشان می‌داد و به تشیع سیره‌نگاران می‌انجامید، ناخشنود بود^۲ و هشام بن عبدالملک نامه‌ای به سوی محدث نامدار عصر خود، سلیمان بن مهران، فرستاد تا خوبیهای رقیبان علی(ع) و بدیهای آن حضرت را برایش بنویسد.^۳

تکان دهنده‌تر از همه اینها، سالهای دهشتناکی بود که حجاج بن یوسف ثقفی فرمانروای عراق شد. وی که از یک سو، هر سه شب قرآنی ختم می‌کرد، ورزیده‌ترین قاری کتاب خدا و خوگرفته با آن بود^۴ و خطبه‌هایی سرشار از پند و وارستگی می‌خواند^۵، از سوی دیگر، ۱۲۰ هزار تن را گردن زد،^۶ تا پایان دوران فرمان‌فرمایی خود بر عراق، در جنگها و دیگر صحنه‌ها، یک میلیون و ششصد هزار مسلمان را کشت^۷ و هنگام جان دادن، ۱۸^۸ یا ۸۰ هزار زندانی - ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن - داشت.^۹ عمر بن عبدالعزیز - به درستی - او را بدتر از هر ستمکاری می‌دانست؛^{۱۰} ستمکاری که در اندازه یکی از تبهکارترین چهره‌های تاریخ آشکار

۱. شنیدنی است، هنگامی که عبدالملک بن مروان از گسیل شدن سپاه یزید به مکه و مدینه آگاه شد، فریاد برآورد، اما چون خودش خلیفه شد، سپاهی به سرکردگی حجاج به مکه فرستاد و خانه خدا را ویران کرد! نک: ابن اثیر، همان، ج ۴، ص ۱۱۳ و ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، پیشین، ص ۲۴۸.

۲. محمد بن اسحاق مطلبی، کتاب السیر و المغازی، تحقیق سهیل زکار، اول، بی‌جا، دار الفکر، ۱۳۹۸ ق، ص ۱۱ - ۱۲.

۳. ابن خلکان، پیشین، ص ۴۰۲.

۴. ابوطالب مکی، قوت القلوب، تحقیق سعید نسیب مکارم، اول، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۳۴۷.

۵. ابومحمد بن قتیبه، کتاب عیون الاخبار، بی‌جا، بیروت، دار الکتاب العربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۴۴ - ۲۴۵.

۶. مسعودی، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۴ و التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، دوم، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۵، ص ۲۹۷.

۷. ابن عمرانی، الانباء فی تاریخ الخلفاء، اول، مشهد، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۰.

۸. همان.

۹. مسعودی، مروج الذهب، پیشین.

۱۰. ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۵۸۶.

شد،^۱ خشمش لرزه بر اندام همنشینانش می انداخت، خود نیز مانند پیرامونیانش می دانست خونریزترین انسان روی زمین و بیم‌انگیزترین فرمانرواست^۲ و از میان صحابیان و بزرگان جهان آن روز اسلام، کسانی را که به شمارش در نمی‌آیند، از پای درآورد.^۳

باری، دوران سیاه سلطه بنی‌امیه که با ناهنجاریهایی اجتماعی - از جمله فراوانی دزدان در شهر بزرگ و استراتژیک مدینه^۴ - همراه بود، به پایان رسید، اما داستان غم‌انگیز سیاست سرکوب پیشوایان معصوم(ع) و شیعیان‌شان در دوران «عدل عباسی» که با پایان گرفتن عصر «جور اموی» آغاز شده بود، همچنان دنبال شد؛ دورانی چنان تلخ برای بازماندگان آل علی(ع) و هواخواهان‌شان که بازگشت به دوران تاریک امویان را برایشان، آرزویی دست‌نیافتنی و حسرت‌انگیز می‌کرد!^۵

عباسیان چون پس از رسیدن به جایگاه نیرومند فرمانروایی، با ناخرسندی ستیزه‌جویانه لایه‌هایی از آل علی(ع) و هواخواهان‌شان که خلافت را - به دنبال زد و بندهای سالهای بازپسین قدرت بنی‌امیه^۶ - از آن خود می‌دانستند، روبه‌رو شدند، هم با رهبران و هم با پیروان شیعی مذهب - به معنای گسترده‌اش^۷ - درآویختند و آنان را چه درگذشته و چه زنده و چه هوادار شمشیر کشیدن و چه مسالمت‌جو، زیر فشارهای سنگین و تاب‌فرسا و نیز خونریز خود گرفتند:

۱. جرج جرداق، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲. کاتب واقدی، کتاب الطبقات الکبیر، بی‌جا، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۵ ق، ج ۶ ص ۹۸ و یوسف خلیف، حیاة الشعر فی الکوفة، بی‌جا، قاهره، دار الکاتب العربی، ۱۳۸۸ ق، ص ۸۰.

۳. جلال‌الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، اول، قم، نشر رضی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۲۰.

۴. ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، پیشین، ص ۲۹۳.

۵. ابوعطاء سندی افلح بن یسار، در این بیت، به درستی، بازده جابه‌جایی قدرت را از امویان به عباسیان بیان کرده است:

فلیت جور بنی مروان عاد لنا و لیت عدل بنی العباس فی النار

در این باره، نک: ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۷، ص ۳۳۳.

۶. در این باره، در ادامه این مقاله سخن خواهیم گفت.

۷. درباره دیگر گونیهای پیش آمده در کاربردهای واژه‌های «تشیع» و «شیعه»، نک: آینه پژوهش، اسفند ۱۳۸۳، شماره‌های

۸۹ - ۹۰، مقاله «المراجعات در مراجعه‌ای دیگر»، ص ۱۰۸.

بدگویی از امام علی(ع) را که سیاست پیوسته و پیدای آل امیه بود، بار دیگر دنبال^۱ و هر گونه پراکندن حدیثی بازگوکننده فضیلت و بزرگی او و خاندانش را با تازیانه‌های جان‌ستان رویارو می‌کردند.^۲ اگر امویان در کار به فراموشی سپردن نام و یاد امام علی(ع) و خاندانش چنان پیش رفتند که حتی در شیوه غذا خوردن، رفتاری دیگرگون با سفارشهای آن بزرگواران در پیش گرفتند،^۳ امام باقر(ع) تا آنان بر سر کار بودند، به دلیل شکار خلفای اموی با باز و قرقی، آشکارا از حرمت صید این گونه پرندگان گوشتخوار چیزی نفرمود^۴ و مالک بن انس تا خاندان یاد شده از پای در نیامد، نتوانست حتی یک حدیث از امام صادق(ع) بر زبان آورد.^۵ در عصر بنی عباس نیز داستان به گونه‌ای دیگر پیگیری شد!

اگر خلیفه اموی، ولید بن یزید، آمدن واژه «آل محمد» را پیش از واژه «بنی مروان» - در سروده شاعر دوران خود، ابن میاده - بر نمی‌تافت،^۶ سیاست پیوسته و پیدای عباسیان در کار به راه انداختن امواجی سهمگین و ادیبانه از دشنام به امام علی(ع) و بازماندگانش، شگفت‌آورتر و کینه‌توزانه‌تر بود.

هارون الرشید که دوستدار نفی امامت از آل علی(ع) و خواهان بدگویی از آنان بود،^۷ شاعر عصر خود، مروان بن سلیمان بن یحیی بن ابی حفصه - معروف به «اکبر» - را چون دشمن آل علی(ع) بود،^۸ گرامی می‌داشت و او را بیش از دیگران، با بخشش پول و دارایی می‌نواخت.^۹ وی همچنین از سویی، به دو شاعر که آل ابی‌طالب را هجو کرده بودند، در برابر هر بیت، هزار

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بی‌جا، بیروت، روائع التراث الاسلامی، بی‌تا، ج ۷، ص ۵۷۰.

۲. ابوالحجاج مزی، پیشین، ج ۲۹، ص ۳۵۹ - ۳۶۰.

۳. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، تحقیق حسن خراسان، ششم، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ ق، ج ۳، ص ۲۲۵، ح ۲۶.

۴. همان، ص ۲۰۴، ح ۲۲ و کلینی، الکافی، بی‌جا، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ ق، ج ۶ ص ۲۰۷، ح ۱.

۵. ابوالحجاج مزی، پیشین، ج ۵، ص ۷۶.

۶. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۴.

۷. همان، ج ۱۳، ص ۱۴۱.

۸. همان.

۹. همان و ج ۲۳، ص ۱۶۱.



درهم بخشید^۱ و از سوی دیگر، شاعری دیگر به نام منصور نمری را به اتهام رفض و سرودن شعری در ستایش از آل علی(ع) در بند کرد^۲ و حتی یک بار پس از شنیدن بیتی از سروده‌هایش در خشم شد و چون دانست او در گذشته و به خاک سپرده شده است، فرمان شکافتن گور و آتش زدن پیکر بی‌جان‌ش را داد!^۳

متوکل عباسی، دیگر خلیفه سرکوبگر و خونریز این خاندان، مروان بن ابی‌الجنوب بن مروان - مشهور به «اصغر» و نواده مروان اکبر - شاعر عصر خود را به بهانه هجوهای که درباره آل ابی‌طالب و مدیحه‌هایی که درباره خلیفه می‌سرود، مال بسیار می‌داد.^۴ این شاعر چنان از امام علی(ع) بد می‌گفت که خلیفه دیگر، منتصر عباسی، او را از خود راند!^۵

سیاست بدگویی از اهل بیت رسول خدا(ص) و آل علی(ع) و به راه انداختن جنگ رسانه‌ای تمام عیار با آن بی‌پناهان بی‌بهره از منبرهای عمومی و فراگیر، چنان پیش رفت که یک فرهنگ ریشه‌دار میان سرایندگان عصر عباسی و عرصه طبع آزمایی آنان شد^۶ و علوی بودن، بهانه خوبی برای سخن‌چینی و پرونده‌سازی دشمنان و بدخواهان کسی به شمار می‌رفت.^۷

شاعری به نام خندق اسدی چون در مراسم حج از مردم خرده گرفت که چرا اهل بیت پیامبر خود را وا نهاده‌اند، به دست آنان کتک خورد و سنگباران و کشته شد^۸ و در برابر، دانشمند برجسته و نسب‌شناس عصر عباسی، زبیر بن بکار - از آنجا که علی(ع) را دشمن می‌داشت^۹ و علویان را نیز دشنام می‌داد و به همین دلیل از عراق گریخت، مبادا به آتش خشمشان گرفتار آید^{۱۰} -

۱. همان، ج ۷، ص ۱۰۰.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۱۴۹.

۳. همان.

۴. همان، ج ۲۳، ص ۲۰۶.

۵. همان.

۶. همان، ج ۱۰، ص ۲۷۶.

۷. همان، ج ۱۳، ص ۱۴۸.

۸. همان، ج ۱۲، ص ۱۷۴.

۹. همان، ج ۱۰، ص ۲۰۵.

۱۰. ابن اثیر، پیشین، ج ۶ ص ۵۲۶.

بنی ناجیه را چون همگی و همدستان، به امام علی (ع) کینه می‌ورزیدند، به دروغ از شاخه‌های قبیله بزرگ قریش دانست و اینان را از آن نژاد به شمار آورد!^۱ علی بن جهم، یکی از شاعران همین قبیله بود که همواره آل ابی طالب را هجو می‌کرد و توده مردم را به زیانشان برمی‌انگیخت^۲ و این قصه پر غصه و داستان دل‌آزار، مثنوی‌ای هفتاد من کاغذ و غمنامه‌ای دراز دامن است!^۳

۵-۲-۲. واکنش خاندان و بازماندگان علی (ع)

۵-۲-۲-۱. رویکرد نرم‌خویانه پیشوایان پاک شیعه

در فرهنگ نظام‌های سرکوبگری مانند امویان و عباسیان، چون دغدغه‌های مزمن و دیرپای زمامداران از ترس پنهان ماندن مخالفان و منتقدان و همه کانونهای احتمالی و حتی فرضی و خیالی مقاومت و سرپیچی، همواره با کابوس بحرانهای مقبولیت و مشروعیت و موجودیت پیوند می‌خورد، هیچ شگردی از بیرون کشیدن ناخرسندان از لانه‌ها و دخمه‌ها و درآویختن با آنان خوشایندتر نیست، چرا که چنین شیوه‌ای، به رویارویی یک حاکمیت تا دندان مسلح که پول و نیروی انسانی سازمان یافته و انبوه و - ظاهراً - فناپذیری دارد، با کسانی می‌انجامد که از چنان توان و نیروی همه جانبه‌ای برخوردار نیستند و سرانجام - در پی این عدم موازنه نیروها و امکانات - یا از پا درمی‌آیند و پرچم سفید تسلیم را بالا می‌برند و یا جان می‌بازند و در پی آن، سرکوبگران سرمست از پیروزی، شاد و مغرور قهقهه می‌زنند و جامه‌های خود را به سلامتی یکدیگر بالا می‌برند. پانهادن در دایره چنین رویارویی نابرابری، چیزی جز خودکشی ناخردمندانه و فراهم آوردن بساط پیروزی و جشن دشمنان و پهن کردن سفره شاد خواری آنان نیست!^۴

۱. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، پیشین و ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۲.

۲. ابوالفرج اصفهانی، همان.

۳. برای آگاهی از آنچه سالها و سده‌ها، بر سر اهل بیت (ع) و شیعیانشان رفت، برای نمونه، نک: ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۳ به بعد.

۴. چنان که ابن اشعث که با تکیه بر نیروهای مردمی، ۸۴ بار با حجاج، حاکم دست‌نشانده عبدالملک بن مروان، درآویخت و در همه نبردها پیروز شد، چون تنها در بازپسین رویارویی خود شکست خورد، نبردهای پیاپی و فرسایشی‌اش با حجاج به پایان رسید (نک: ابو عبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۳ و العبر، تحقیق ابوهاجر محمد سعید بن بسیونی زغلول، بی‌چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۸)، با آنکه سپاهیان‌ش را ۳۳ هزار سواره و ۱۲۰ هزار پیاده سامان می‌دادند! (نک: العبر، همان، ص ۶۹).

هم از این روی بود که پیشوایان بزرگوار و هوشمند اهل بیت از نسل امام حسین(ع)، از فردای شهادت این پیشوای پاک باخته، به خوبی از سر آمدن دوران قیامهای مسلحانه و دور شدن شاهین حاکمیت از شانه خاندان علی(ع) - تا فرارسیدن روزگار فراچنگ آمدن شرایط زمامداری و باز آمدن تیر رفته از شست و آب رفته از جوی - آگاه شدند و با در پیش گرفتن شیوه‌ای که نه با جهان بینی افراطیان و تندروان شمشیرپناه زیدی هماهنگی داشت و نه با فلسفه کوتاه بینانه و تفریطی دانشمندان درباری و توجیه گران سلطنت اموی و عباسی، تلاشهای تلخ و جان فرسایی در پیش گرفتند تا در کوره‌های داغ و کوره‌راههای تاریک و سنگلاخ سیاستهای سرکوبگر دو خاندان خونریز، هم جان خویش و هم هواداران خویش را پاس دارند و هم با کناره‌گیری از غوغاهای برخاسته از درگیریهای حاکمان و انقلابیان وقت، با چراغ خاموش و بی‌آنکه حساسیت و توجهی را برانگیزند، خون فرهنگ شیعی امامی را به نرمی در رگهای نوشته‌ها و حلقه‌های تدوین و نشر حدیث، تزریق و توده مردم را به افقهای نوینی که تا آن زمان ناشناخته و نوبر و سخن گفتن از آنها زیانمند و تازیانه آفرین بود، رهبری کنند. این نسل پاک، یا شنیده و یا خود دیده و تجربه کرده بودند که هنوز سه دهه از درگذشت رسول خدا(ص) سپری نشده بود که امام علی(ع) به دنبال فرایندی از کارشکنیهای درونی و تلاشهای براندازانه بیرونی، به شهادت رسید و معاویه بن ابی سفیان خود را در عرصه قدرت، بی‌هماورد و پیروز دید.

دوران بیست ساله چیرگی معاویه، سخت‌ترین سالهای زندگی شیعیان شد؛^۱ دورانی که با کشتار، دستگیری، ترساندن، خانه‌نشین کردن و پرهیزدادن دوستداران علی(ع) از آشکار کردن هر گونه یاد نیکوی آن امام مظلوم،^۲ آغاز و با زمامداری هولناک حجاج و رگبار بدگوییه‌ها، تازیانه‌ها، شکنجه‌ها و گردن زدنهایش^۳ در حق شیعیان اهل بیت(ع)، دنبال شد و - چنان که سرنوشت گریزناپذیر همه ستمگریهاست - با شورشهای پیاپی مردمی، به پایان رسید.

۱. محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، بی‌جا، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۴۶.

۲. زمخشری، ربیع الابرار، تحقیق سلیم نعیمی، اول، قم، نشر شریف رضی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۴۹۴. محمد حسین آل کاشف الغطاء، اصل الشیعة و اصولها، اول، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۰ ق، ص ۱۲۷ و ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۴۳۰ و ۴۷۷.

۳. ابن عبد ربّه، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۱؛ ابونعیم اصفهانی، پیشین، ج ۴، ص ۳۵۱ و شیخ طوسی، رجال الکشی، تحقیق حسن مصطفوی، بی‌جا، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸، ص ۱۰۶، ش ۱۶۰ و ص ۱۲۳، ش ۱۹۵.

اندکی پس از روی کار آمدن عباسیان و استوار شدن پایه‌های نظام جدید، سیاست سرکوب و خاموش کردن فریادهای منتقدان، جان تازه‌ای گرفت و با تندی بیشتری دنبال شد. جدا از آنچه بر سر امامان معصوم شیعه (ع) می‌گذشت،^۱ دستگاه خبرچینی منصور عباسی، در کوچه پس کوچه‌های مدینه، برای یافتن هواداران امامان شیعه (ع) و گردن زدنشان در تکاپو بود.^۲ ابن اُذَینه از ترس مهدی عباسی می‌گریخت^۳ و ابن ابی عمیر به گناه شیعه بودن، هفده سال در بند می‌شد^۴ و تازیانه‌ها می‌خورد تا جای پنهان شدن شیعیان عراق و یاران امام کاظم (ع) را بگوید.^۵ ابن سَکَیت به فرمان متوکل عباسی کشته می‌شد^۶ و ابوعمرو عثمان بن سعید عمری - نخستین نایب خاص امام عصر (ع) - برای پنهانکاری و رهایی از دست گماشتگان نظام عباسی، روغن می‌فروخت.^۷ قاضیان حکومتی، شیعیان را به انگیزه خوار کردنشان، «فاطمی‌ها» و «جعفری‌ها» می‌خواندند^۸ و - در یک کلام - پیش‌بینی اعجاز‌آمیز امام علی (ع) درباره

۱. برای نمونه، نک: شیخ طوسی، همان، ص ۶۰۴ ش ۱۱۲۳؛ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۷، ص ۱۶۲ - ۲۱۱، ج ۴۸، ص ۱۲۱ - ۱۵۸ و ج ۵۰، ص ۹۵ - ۹۷ و کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۷۵ و ۴۷۷. بیهوده نبود که امام صادق (ع) چون در میان مردم مدینه تنها و غمناک بود، آرزو می‌کرد هواداران و شیعیان خود را ببیند، به منصور عباسی تضمین دهد، با یاران خود از کارها کناره‌گیر و با آسودن در کنارشان، هیچ کاری با حاکمیت خونریز وقت خود نداشته باشد (نک: شیخ طوسی، همان، ص ۳۶۵، ش ۶۷۷) یا امام هادی (ع) از بیم جاسوسان متوکل عباسی، برای ارتباط با کسی، کاغذ نوشته‌ای را در دهان گوله و به سوی او پرتاب می‌کرد! (نک: کلینی، همان، ص ۳۵۵، ج ۱۴).

۲. کلینی، همان، ص ۳۵۱، ج ۷ و شیخ طوسی، همان، ص ۲۸۲، ش ۵۰۲.

۳. شیخ طوسی، همان، ص ۳۳۵، ش ۶۱۲.

۴. شیخ مفید، الاختصاص، بی‌جا، قم، جامعه مدرسین، بی‌تا، ص ۸۶.

۵. شیخ طوسی، رجال الکشی، پیشین، ص ۵۹۱، ش ۱۱۰۵ و ص ۵۹۲، ش ۱۱۰۶؛ ابوالعباس نجاشی، رجال التجاشی، تحقیق محمدجواد نائینی، اول، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۶. ابوالعباس نجاشی، همان، ص ۴۲۵.

۷. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۵۱، ص ۳۴۴؛ علی اصغر جاپلقلی، طرائف المقال، تحقیق مهدی رجائی، اول قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۳۲۳؛ عباس قمی، سفینه البحار، اول، تهران، سازمان اوقاف و امور خیریه، ۱۴۱۴ ق، ج ۶، ص ۱۴۳ و کامل سلیمان، يوم الخلاص، سوم، بیروت، دار الكتاب اللبناني، ۱۴۰۲ ق، ص ۱۶۴.

۸. شیخ طوسی، رجال الکشی، پیشین، ص ۱۶۲، ش ۲۷۴.

بدگوییهای آینده از آن حضرت و نیز تنگناهای مالی و گرفتاریهای خوردکننده دوستدارانش،^۱ روز به روز، در لابه‌لای تلخ‌ترین رخدادها، رخ می‌نمود.

بدین سان، در این شرایط مرگبار که همگی تماشاگر خاموش و ترسان این نامردمیها بودند، پیشوایان شیعه از آل حسین(ع) که می‌دیدند هیچ یک از دو نظام خونریز اموی و عباسی «بر اثر آن عمل سراپا قساوتی که کرده است، [به این زودیها] به تزلزل نمی‌افتد که - به عکس - به صورتی حیرتبار، استحکام بیشتری می‌یابد»^۲، به راهی در جهان پرییچ و خم سیاست گام نهادند که نه تنها برای منتقدان که حتی برای معتقدانشان نیز هنوز باور کردنی نیست و پرسش‌برانگیز است!

آنان با آنکه گاه در جایگاه بهترین گزینه برای رهبری معنوی نبرد با امویان^۳ و حتی پیشوایی سیاسی مسلمانان پس از برچیده شدن چیرگی خاندان یاد شده قرار می‌گرفتند،^۴ نه تنها از هر گونه رویکرد سیاسی پیدا و آشکار - و به ویژه قهرآمیز و مسلحانه - پرهیزی پافشارانه و انعطاف‌ناپذیر داشتند،^۵ پیرامونیان و پیروان خود را نیز از چنان رویکردهایی و نیز از همراهی با هر گونه جنبش قهرآمیز باز می‌داشتند^۶ و از هواداران خود می‌خواستند که از

۱. همان، ص ۱۰۱، ش ۱۶۱؛ قاسم بن سلام هروی، غریب الحدیث، اول، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸۴ ق، ج ۳، ص ۴۶۶؛ محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۲۵، ص ۱۵، ج ۲۶، ص ۱۱۸، ج ۲۷، ص ۱۴۳، ج ۳۴، ص ۲۸۴، ج ۴۱، ص ۴، ج ۴۶، ص ۳۶۰، ج ۶۴، ص ۲۳۸ و...

۲. اشتفان تسوایگ، کالون و قیام کاستیون، ترجمه عبدالله توکل، اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶، ص ۲۱۶.

۳. حسین مدرسی طباطبایی، مکتب در فرآیند تکامل، ترجمه هاشم ایزدپناه، اول، نیوجرسی، مؤسسه انتشاراتی داروین، ۱۳۷۴، ص ۹-۱۲.

۴. احمد بن علی حسینی، عمدة الطالب، بی‌جا، بیروت، دار مکتبة الحیاة، بی‌تا، ص ۱۲۱-۱۲۲.

۵. فیض الاسلام، پیشین، ص ۱۱ و ۱۸-۲۲؛ حسین مدرسی طباطبایی، پیشین؛ یان ریچارد، الاسلام الشیعی، ترجمه حافظ جمالی، اول، بیروت، دار عطیه، ۱۹۹۶ م، ص ۶۰-۶۷.

۶. فیض الاسلام، همان، ص ۹؛ حسین مدرسی طباطبایی، همان؛ شیخ طوسی، رجال الکتبی، پیشین، ص ۳۱۳، ش ۶۳۴ و ص ۳۸۴، ش ۷۱۷؛ ابن ابی‌زینب نعمانی، کتاب الغیبة، تحقیق علی‌اکبر غفاری، بی‌جا، تهران، مکتبة الصدوق، بی‌تا، ص ۱۹۷. امام صادق(ع) خیزش زود هنگام و شتاب‌آلود علویان را به پرواز جوجه‌ای مانند کرده بود که چون پیش از سامان گرفتن پر و بالش لانه را رها می‌کند، بر زمین می‌افتد و باز بچه دست‌کودکان می‌شود! نک: کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۲۲۰، ح ۳۸۲.

درگیریهایی میان حاکمیتها و دشمنان شمشیر به دستشان، چون چتری امنیتی بهره برند و برای نمونه، شورش زیدیان و درگیر شدن زمامداران وقت با آنان و غفلتشان را از شیعیان غنیمت بشمرند آن را سپر بلای خود کنند.^۱

هم از این روی است که می‌بینیم، امام باقر(ع) سخن کسانی را که زمان را برای قیام مسلحانه ایشان مناسب می‌دانستند، احمقانه می‌دانست^۲ و امام صادق(ع) پیش از سرنگونی امویان و نیز پس از آن و پیش از پاگرفتن دستگاه خلافت عباسی، پیشنهاد مکتوب چند تن از شیعیان خود را، مبنی بر آماده شدن آن جناب برای خلافت آینده و تلاش برای گرویدن سیاه جامگان به سوی خود، نپذیرفت^۳ و در این مسیر، به نامه ابومسلم خراسانی^۴ و نامه ابوسلمه خَلَال هَمْدانی،^۵ روی خوش نشان نداد!

همچنین آن بزرگواران در یک رویکرد دوگانه، از سویی خویشان تندروی خود را سرزنش می‌کردند^۶ و به یاران و هواداران این چینی خود هشدار می‌دادند^۷ و آنها را از تندوی و درگیری - به بهانه امر به معروف و نهی از منکر - باز می‌داشتند،^۸ چنان که هرگونه همکاری با ستمکاران

۱. ابن ابی زینب نعمانی، همان.

۲. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۲۶.

۳. همان، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۵۰۹.

۴. همان، ص ۲۲۹، ح ۴۱۲.

۵. مسعودی، مروج الذهب، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۹ و احمد بن علی حسینی، پیشین.

۶. چنان که امام رضا(ع) برادر خود، زید النار را که در بصره به پا خاسته بود، به باد انتقاد گرفت که چرا فریب احمقهای کوفه یا مردم بی‌ریشه یا محدثان آن شهر را خورده و شورش کرده است. نک: سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، بی‌جا، بیروت، مؤسسه اهل البیت(ع)، ۱۴۰۱ ق، ص ۳۱۴-۳۱۵؛ اربلی، کشف الغمّة، بی‌جا، تبریز، مکتبه بنی‌هاشمی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۱۱؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا(ع)، دوم، قم، نشر رضا مشهدی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۴. همچنین درباره برخورد آن حضرت با عموی شورشی‌اش، محمد بن جعفر(ع)، نک: شیخ صدوق، همان، ج ۱، ص ۴۵ و کمال‌الدین، تحقیق علی اکبر غفاری، بی‌جا، قم، نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۳۰۵.

۷. چنان که امام صادق(ع)، حریر بن عبدالله سجستانی را چون خوارج سیستان را از پای درآورده بود، از خود راند و بر رویش لبخند زد. نک: ابوالعباس نجاشی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۱.

۸. برای نمونه، امام کاظم(ع) مردی به نام حسن بن عبدالله را که بی‌پروا حتی با سلطان زمان خود با درشتی سخن می‌گفت و

و روی خوش نشان دادن و لبخند زدن به آنها یا دست اندرکاران نظامشان را زشت می‌شمردند^۱ و از سوی دیگر، از ستمدیدگان دلجویی و دستگیری می‌فرمودند، چنان که امام صادق(ع)، به بازماندگان قیام قهرآمیز زید، کمک مالی می‌کرد،^۲ یا گریختگان و جان به در بردگان از میدانهای نبرد را با همه دلهره آفرینیهایی که داشت، در خانه خود پنهان می‌فرمود.^۳

با این همه، این روش که دوست و دشمن از ژرفای هوشمندانه بودنش ناآگاه بودند، بر خلیفه تیزهوش و تیز تیغ عباسی، ابوجعفر منصور پنهان نماند؛ او روزی هنگام گفت‌وگویی پنهان و برکنار از چشم و گوش نامحرمان، نکته‌ای تکان دهنده و باریک بینانه را درباره امام صادق(ع) و پدران ارجمندش برای پرده‌دار خود، ربیع حاجب گوشزد کرد:

پرونده وی - به رغم آنکه به خوبی آگاهم، هم او و هم پدرانش از عهد بنی‌امیه تاکنون، به قیام مسلحانه باور نداشته‌اند و مشی سیاسی‌شان با حکومتها مسالمت‌جویانه بوده است - سنگین‌تر و برایم دغدغه‌آفرین‌تر از کارنامه عبدالله بن حسن بن حسن(ع) است [که رسماً پرچم مخالفت با مرا برافراشته است].^۴

به هر روی، هر چند این عملکرد سیاسی پیشوایان پاکدامن شیعه، چیزی از فشارهای سرکوبگرانه امویان و عباسیان نمی‌کاست و پس از شهادت امام علی(ع) همواره سایه مرگ، بالای سر شیعیان بود و نیز گرچه بریدن دست، میل بر چشم کشیدن، بردار کردن و گردن زدن آنها - تنها با کمترین گمان ناخوشایند - به آسانی و شتابان رخ می‌داد و کار به جایی می‌رسید

→ به او می‌تاخت، با یکی دو برخورد به مسیر دیگری و روشی دیگرگون راهنمایی کرد. نک: کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۲ -

۳۵۳ و شیخ مفید، الارشاد، اول، قم، مؤسسه آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۲۲۳ - ۲۲۴.

۱. کلینی، همان، ج ۵، ص ۱۰۸، ج ۹ و ص ۱۱۰، ج ۱ و ج ۷، ص ۴۱۰، ج ۱.

۲. شیخ طوسی، رجال الکشی، پیشین، ص ۳۳۸، ش ۶۲۲.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، پیشین، ص ۲۵۷.

۴. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۷، ص ۱۹۹ و ج ۹۱، ص ۲۸۶ و ۲۹۳ و سید بن طاووس، مهج الدعوات، تحقیق جواد

قیومی، اول، تهران، مؤسسه آفاق، ۱۳۸۰، ص ۲۴۴. مانند همین اعتراف را هارون الرشید نیز کرده است. نک: شیخ صدوق،

عیون اخبار الرضا(ع)، پیشین، ص ۸۲، س ۱ - ۲.

که برچسب زندقه و بی‌دینی، بهتر از انگشت‌نما شدن با تشیع یا اتهامش بود،^۱ خردمندی رهبران شیعه امامیه ایجاب می‌کرد که آنان خود و هواخواهان خویش را آماج تیرهای زهرآگین خلفا نکنند و اگر روزی - خواه ناخواه و دیر یا زود - دستگاه خونریز خلافت به سویشان می‌آمد، خودشان با پاهای خود، پای دار و زیر تیغ آنان نروند و گور خود را با دست خود نکنند.

محاسبه هوشمندانه - به ویژه - امام باقر(ع) و امام صادق(ع) که نخستین بزرگوار، در سالهای پایانی سلسله رو به فروپاشی اموی و دومین، در روزگار سقوط رسمی آل امیه و سستی نسبی نظام نوپای عباسی و درگیر با زیدیان و شاخه‌ای از علویان از همان آغاز، می‌زیست و سبک و سنگین کردن تیزبینانه آن دو از دریده شدن حلقه‌های زنجیر جاسوسی و پارگی کمربندهای اطلاعاتی دو نظام یاد شده بود که آنان را به سوی بهترین گزینه برای بهره برداری از خلأ امنیتی ایجاد شده رهبری کرد و بدانان فرصت داد، ماهیت‌مکتب تشیع امامی را - آن اندازه که در توان خود و دوستدارانشان می‌گنجید - شکل دهند و مرزهای آن را با بیان اصول و چارچوبهایی هویت‌بخش ترسیم کنند و سیاستهای کوتاه مدت و ظاهراً ظفرنمون دشمنان خاندان علی(ع) را که به گمان سست و خیال خام پاک کردن نام و آموزه‌هایشان دل خوش داشتند، در دادگاه بلندمدت آینده تاریخ، محاکمه کنند و به ریشخند آیندگان بگذارند!

۵-۲-۲. واکنش ستیزه جویانه زیدیان

چنان که پیش‌تر هم گفتیم، زیدیان هر کس را که - به گمان سطحی نگران‌شان - در خانه می‌نشست و شمشیر آخته نمی‌کرد، شایسته امامت و رهبری مسلمانان نمی‌دانستند.

این رویکرد کلامی که به ناچار، پیامدهایی سیاسی داشت، به دنبال قیام و قتل زید، فرزند امام سجاد(ع) آغاز شد. جنبش مسلحانه او که چند و چون شخصیت و انگیزه و آغاز مبارزه‌اش همچنان میان تاریخ‌نگاران و رجالیان شیعه و سنی، بحث برانگیز است، گرچه با روی خوش امام صادق(ع) و شیعیان برجسته‌اش چون زرارة بن اعین و مؤمن الطاق استقبال نشد^۲ و تنها

۱. شیخ طوسی، رجال الکشی، پیشین، ص ۲۸۳، ش ۵۰۲؛ محمد جواد مغنیه، الشیعة فی المیزان، بی‌جا، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی‌تا، ص ۱۱۰ و امیر محمد کاظم قزوینی، محاوره عقائدية، اول، بی‌جا، مرکز الغدير للدراسات الاسلامية، ۱۴۱۴ق، ص ۲۰۰.

۲. شیخ طوسی، همان، ص ۱۵۳، ش ۲۴۸ و ص ۱۸۶، ش ۳۲۸.

یک هوادار آن حضرت، سلیمان بن خالد بود که در کنار زید و سپاهیان جنگید،^۱ کم کم در میان مردمی که رنج زندگی زیر فشارهای حاکمیت‌های ستمگر را می‌چشیدند، اما از در پیش گرفتن روشی کارآمد، به هنگام و همراه با محاسبه دقیق شرایط، روشها و امکانات مبارزه با آنان ناتوان بودند، ریشه دوانید و سایه گسترانید.

کم کم بازماندگان امام حسن (ع) که فرزندان رسول خدا (ص) به شمار می‌رفتند و جاذبه معنوی بزرگی در میان توده‌های مردم معترض پیدا می‌کردند، کانون توجهات زیدیان شدند. توده‌های انقلابی ماب، پس از بردار شدن زید که «لباس التقوی» را در آیه ۲۶ سوره اعراف، به «سیف» و شمشیر تفسیر می‌کرد،^۲ گرد فرزند جوانش، یحیی بن زید، انبوه شدند و حتی پیش از آنکه کشته شود، به پاره‌های زنجیری که در زندان امویان بر دست و پایش بود، تبرک جستند!^۳ خراسانیان در پی بردار شدنش، سیاه پوشیده، «سیاه‌جامگان» شدند^۴ و مردم بلخ و مرو هفت روز سوگواری کرده، هر پسری را که آن روزها به دنیا می‌آمد، «یحیی» می‌نامیدند.^۵ پس از کشته شدن این دو رهبر از آل حسین (ع) بود که چهره‌های زیدی مذهب آل حسن (ع) چون عبدالله بن حسن بن حسن (ع)، حسن بن حسن بن حسن (ع) (حسن مثلث)، محمد بن عبدالله بن حسن، ابراهیم بن عبدالله بن حسن، یحیی بن عبدالله بن حسن و... در مرکز دایره سرکشی از چیرگی عباسیان قرار گرفتند و زیدیان به بهانه امر به معروف و نهی از منکر که تفسیری جز قیام مسلحانه نداشت،^۶ پیوندهای پنهانی خود را با عبدالله بن حسن بن حسن (ع) آغاز کردند.^۷

کم کم کار زیدیان چنان بالا گرفت که نبردهای زنجیره‌ای آنان چون آتشی که در پی سرد

۱. همان، ص ۳۶۱، ش ۶۶۸؛ رجال الطوسی، اول، نجف، نشر مکتبه حیدریه، ۱۳۸۰ ق، ص ۲۰۷؛ شوشتری، قاموس الرجال،

دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ ق، ج ۵، ص ۲۵۴ و ۲۵۸.

۲. شیخ مفید، الاختصاص، پیشین، ص ۱۲۷.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، پیشین، ص ۱۰۵.

۴. ابن حبیب، المحجر، بی‌جا، بیروت، دار الآفاق الجديدة، بی‌تا، ص ۴۸۴.

۵. ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۵، ص ۳۹۱.

۶. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، پیشین، ص ۱۲۶.

۷. کلینی، پیشین، ج ۷، ص ۳۷۶، ح ۱۷.

شدن آتش پیشین افروخته می‌شود و مانند امواجی که یکی پس از دیگری می‌نشینند و برمی‌خیزد، موجودیت دو نظام اموی و عباسی را مخاطره‌آمیز کرد و چونان کابوسی دهشتناک، خواب آرام و خاطر خوش سردمداران آنها را بر هم زد.^۱

آنان نه تنها با حاکمیت‌های وقت که با شیعیان امامی مذهب نیز چنان نامهربان بودند که در عصر امام صادق(ع)، ترس پیروان آن جناب از زیدیان، همپای بیمی بود که از بنی‌امیه در دل داشتند^۲ و کسانی به آن حضرت پیشنهاد می‌کردند با زیدیه گرم بگیرد و به آنها روی خوش نشان دهد،^۳ اما آن بزرگوار هرگز نمی‌توانست با کسانی که مشی سیاسی‌شان بیشتر به یک خودکشی مانند بود و به آسانی خوردن آب، ریختن خون و ستاندن جان مردم را روا می‌شمردند، همراهی کند و هواداران خود را از همراهی با خیزششان پیش نگیرد.^۴

در فرهنگ رفتاری زیدیان که بر پایه‌های خشم گرفتن و شمشیر بالا بردن و فرود آوردن استوار بود، کسی چون عبدالله بن نجاشی پرورده می‌شد که تا زیدی مذهب و هوادار عبدالله بن

۱. چنان که - برای نمونه - منصور عباسی در طی پنجاه و چند روز آغاز شدن و خاموشی خیزش زیدیان به رهبری محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن(ع)، نه سراغ همسران خود می‌رفت و نه از جای نماز خود جدا می‌شد. جبۀ رنگی‌اش چرک تاب و یقه‌اش چنان تیره و کثیف شده بود که چون بارعام می‌داد، پوشاکی سیاه رویش می‌پوشید، تا دیده نشود! نک: بلاذری، کتاب جمل من انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکّار و ریاض زرکلی، اول، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۳۳۶.

۲. شیخ مفید، کتاب الامالی، بی‌جا، قم، جامعه مدرسین، بی‌تا، ص ۳۲-۳۳، ح ۶.

۳. کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۱۴۱، ح ۱۵۸.

۴. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۷، ص ۲۷۳-۲۷۴، ح ۱۳. بنا بر این، گزارش‌های کثی و نیز ابوالفرج اصفهانی که زیدی مذهب بود، مبنی بر دادن پرچم رسول خدا(ص) به محمد بن عبدالله بن حسن از سوی امام صادق(ع) (نک: شیخ طوسی، رجال الکشی، پیشین، ص ۴۱۴، ش ۷۸۴)، همراهی امام کاظم(ع) و برادرش عبدالله با خیزش زیدیان مدینه (ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۱۷۰، ۱۸۶ و ۲۵۸) و از همه جالب‌تر، پشیمانی امام صادق(ع) از همراهی نکردنش با محمد و ابراهیم، رهبران قیام مسلحانه زیدیه در حجاز و عراق (همان، ص ۲۵۷)، نمی‌تواند درست باشد. نباید فراموش کنیم که یحیی بن عبدالله بن حسن، برادر همین دو انقلابی زیدی مذهب، در نامه‌ای به امام کاظم(ع) آن حضرت و پدران را مدعیان دروغگوی امامت دانست که آرزویی در دل می‌پروراندند که خام است و خداوند برایشان هرگز برآورده نخواهد کرد و بدانان نخواهد داد! نک: کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۱۹.

حسن بن حسن(ع) بود، سیزده تن از خوارج سیستان را به نیرنگ از پا درآورد، تا آنکه با امام صادق(ع) آشنا گشت و با هشدارهای آن حضرت، از کردار ناپسند خود، رویگردان و شیعه آن جناب شد.^۱

همین دوگانگی نگاه سیاسی امام صادق(ع) و رهبران زیدی مذهب بود که آنان را با آنکه از خویشاوندان نزدیک آن بزرگوار بودند، وادار می‌کرد چاشنی رقابتهای دیرینه آل حسن(ع) و آل حسین(ع) بر سر میراثهای مالی (اوقاف)^۲ و معنوی (امامت)^۳ علی(ع) را به موضعگیریهای سیاسی خود بیفزایند و روزگاری را با رشک بردن و تندى کردن با آن حضرت سر کنند^۴ و روزگاری دیگر، چون چیرگی‌ای چند ده روزه و ناپایدار در مدینه یافتند، یکی از آنان، به ایشان بگوید: «اگر خاموش نشوی، دهانت را خورد می‌کنم!»^۵ و رهبر زیدی چون بانگ زند: «در بندش کنید و بر او سخت بگیرید!»^۶ دیگری برخیزد و بر پشت آن پیشوای پاک و پیرمرد - دست کم - ۶۲ ساله بکوبد، تا پا در زندان بگذارد!^۷

آنچه بیش از پیش، زیدیان وابسته به آل حسن(ع) را در کار رویارویی‌شان با زمامداران عباسی - به ویژه ابوجعفر منصور - گستاخ می‌کرد، پیمانی بود که سالها پیش از سرنگونی امویان - هم پیش از به خلافت رسیدن مروان و هم پس از آن -^۸ میان براندازان پنهانکار بسته شده بود؛ انقلابیان علوی و عباسی که مجموعاً «بنی‌هاشم» خوانده می‌شدند،^۹ یک بار

۱. شیخ طوسی، همان ص ۳۴۲، ش ۶۳۴.

۲. در این باره، برای نمونه، نک: حسین عزیزی، پرویز رستگار و یوسف بیات، رازیان مشترک، اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۳۵۲ و ج ۲، ص ۶۹۹ مدخلهای حسن بن حسن(ع) بن علی(ع)، زید بن حسن(ع) بن علی(ع) و عمر بن علی(ع) بن ابی طالب.

۳. کلینی، پیشین و محمدباقر مجلسی، پیشین، ص ۲۷۲.

۴. محمدباقر مجلسی، همان، ص ۲۷۳ و مسعودی، مروج الذهب، پیشین.

۵. کلینی، پیشین، ص ۳۶۳، ج ۱۷.

۶. همان.

۷. همان.

۸. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، پیشین، ص ۱۷۲، ۱۷۳ و ۱۷۴.

۹. همان، ص ۱۷۱ و محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، پیشین، ص ۱۷.

در مدینه و دیگر بار در مکه، دور از چشم خبرچینان دستگاه امنیتی امویان، برای آنکه فردای شکست خوردن آل امیه و فرو افتادن پرچم اقتدارشان، جهان اسلام با شکاف در دیوار رهبری و خلأ قدرت رویارو نشود، گرد هم آمدند و هر بار با محمد بن عبدالله بن حسن - به بهانه آنکه در آینده خلیفه جدید باشد - پیمان وفاداری بستند،^۱ به گمان آنکه او «مهدی امت» و ریشه کن کننده بنیاد ستمگری و بنیان ستمگران است؛^۲ پیمانی که کسانی چون ابراهیم امام، ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور - سه شخصیت برجسته عباسی که دوتایشان پس از سقوط بنی امیه به خلافت رسیدند - نیز آن را گردن نهادند و پایش سوگند خوردند.^۳

در پی این هم پیمانی بود که با آنکه پراکنده شدن و تلاشهای مبلغان هوادار آل عباس در جاهایی چون کوفه و منطقه عمومی عراق، از پیش از انعقاد آن عهد و قرار آغاز شده بود،^۴ به دنبال کشته شدن خلیفه اموی، ولید بن یزید و سستی گرفتن پایه‌های اقتدار امویان که به کشمکشهای داخلی و کمرشکن میانشان انجامید،^۵ تحرک داعیان بنی هاشم - که تا آن زمان، نزد توده مخالفان و انقلابیان، نه به مفهوم عباسیان و نه به معنای علویان و آل حسن (ع) بود و تنها خویشاوندی با رسول خدا (ص) را در ذهنها تداعی می کرد و چکیده فراخوانی شان، تنها دعوت مردم به رهبری شخصی مقبول و پسندیده از آل محمد (ص) بود^۶ - ژرفا و نیرویی بیش از پیش گرفت.

بی گمان، داستان همداستانی علویان انقلابی و عباسیان برانداز در راه سرنگون کردن امویان و درگیریهای آینده شان پس از فرارسیدن پگاه پیروزی - چون سفره تقسیم قدرت پهن شد - نشان دهنده کودتای خزنده ای بود که در همان سالهای پایانی چیرگی امویان، میان مبارزان رخ داده بود، گویا که علویان تنها برای سرنگونی امویان می جنگیدند و عباسیان

۱. ابوالفرج اصفهانی، همان و ص ۱۴۰ و محمد بن جریر طبری، همان.

۲. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۵۸ و ۱۷۱ و مسعودی، پیشین.

۳. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۷۲، ۱۷۳ و ۱۹۷ و محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، پیشین.

۴. محمد بن جریر طبری، همان، ص ۱۹۸.

۵. همان، ص ۲۶۲ به بعد و ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۱۵۸ به بعد و ص ۱۷۱.

۶. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۱۴ و الاغانی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۲۸.

-همزمان - به دنبال براندازی هم آل امیه‌اند و هم علویان! این دندان تیز کردن بر سر مردار حکومت و قدرت - چیزی که برای یک خداخواه پیراسته دل، نفرت برانگیز است و برایش به پیروی از مولای راستینش، علی(ع)، به دست گرفتن حاکمیت به هر بهانه و با هر بهایی، معنا و مفهومی ندارد - سرانجام با چیرگی آل عباس، رویارویی گریزناپذیر آل حسن(ع) و نظام نوین و سرکوبی پایپی و خونبار خیزشهای زنجیره‌ای علویان زیدی مذهب، پایان گرفت.

شایسته است، این بخش از این نوشته پر کم و کاست را با سخن هوشمندانه محمد بن مسلم بن شهاب زهری، راوی برجسته اهل سنت و کارگزار نظام اموی، پایان دهیم. او چون سر بریده زید در کوچه‌های کوفه به گردش درآمد، گفت: «شتاب علویان برای به دست گرفتن قدرت، پیش از آنکه زمانش فرارسد، تنها بهانه شکست و نابودی این خاندان بوده است»^۱ سخنی که بهترین گواه درستی مواضع و مشی سیاسی امامان اهل بیت(ع)، پیش و پس از تحركات قهرآمیز زیدیان و دیگر خیزشهای براندازانه است.

۵ - ۳. موالی و انقلابهای عصر امویان و عباسیان

شاید بتوان گفت، یکی از پیچیده‌ترین گره‌هایی که در کار تحلیل و درکی درست از درگیریهای سالهای آغازین تاریخ مسلمانان وجود دارد، واکنشها و رفتارهای پرفراز و نشیب و ناهمگونی است که کوفیان در رویارویی با دگرگونیها و التهاپهای سیاسی عصر خود داشته‌اند. از یک سو، کوفه به لحاظ باورها و گرایشهای کلامی، نخستین وطن تشیع و گرانیگاه شیعیان به شمار می‌رفت^۲ - آن گونه که پس از گذشت چندین سده، کسانی چون ابراهیم بن محمد بن سعید که در سال ۲۸۰ هجری قمری درگذشت، برای ترویج فرهنگ اهل بیت(ع)، از آنجا به شهرهایی چون اصفهان که در آن زمان دورترین شهر از تشیع به شمار می‌رفت، سفر می‌کردند^۳ و از سوی دیگر، آن وفاداری و پافشاری‌ای نیز که لازمه ایمان به یک اندیشه و گرایش کلامی است، در میان شهروندانش به چشم نمی‌خورد!^۴ ما در اینجا، به گوشه‌هایی از

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، همان، ص ۹۷.

۲. یوسف خلیف، پیشین، ص ۱۲۳.

۳. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، سوم، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۱۰۲.

۴. یوسف خلیف، پیشین.

زندگی متزلزل و حضور سیال و پیوسته دگرگون مردم کوفه در عرصه‌های سیاسی اشاره می‌کنیم: عراقیان و به ویژه، کوفیان مردمی تندخو، تندرو و اهل سرپیچی از فرمان حکمرانان خود بودند^۱ و کمتر پیش می‌آمد با فرمانداری که قدرت سیاسی حاکم او را بر عراق چیرگی می‌داد، سازش داشته‌باشند. به همین دلیل، همواره از عصر عمر بن خطاب، از امیران خود - چه صحابی و چه دیگران - شکوه می‌کردند و از حکومت مرکزی، برکناری‌شان را می‌خواستند؛^۲ در دوران زمامداری عمر، با سعد بن ابی وقاص،^۳ عمار بن یاسر^۴ و ابوموسی اشعری^۵ و هنگام خلافت عثمان، با مغیره بن شعبه،^۶ سعد بن ابی وقاص،^۷ ولید بن عقبه^۸ و سعید بن عاص،^۹ از در ناسازگاری درآمدند.

آنان با امام علی(ع)، امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و زید بن علی بن حسین(ع) نیز وفادار نماندند؛^{۱۰} آهنگ جان حسن بن علی(ع) کردند و به سپاهش یورش بردند.^{۱۱} پس از بیعت

۱. همان، ص ۱۲۰ و محمد ماهر حماده، دراسة وثيقة لتاریخ الاسلامی و مصادره، اول، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۸ ق، ص

۵۵، نیز نک: ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۴، ص ۶۱۱ و ابن عبدربه، پیشین، ج ۷، ص ۲۷۷.

۲. یوسف خلیف، همان و ابن الفقیه، کتاب البلدان، تحقیق یوسف هادی، اول، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶ ق، ص ۲۱۹.

۳. یوسف خلیف، همان و ابن الفقیه، همان؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۷؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، پیشین، ص ۳۳۴؛ ابن عبدربه، پیشین و بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق عبدالله انیس طباع و عمر انیس طباع، بی‌چا، بیروت، مؤسسة المعارف، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۹۱.

۴. یوسف خلیف، همان؛ محمد بن جریر طبری، همان، ص ۱۴۴ و ۱۶۳؛ ابن عبدربه، همان؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۳ و ابن الفقیه، همان.

۵. یوسف خلیف، همان، ص ۱۲۱ و محمد بن جریر طبری، همان، ص ۱۶۵.

۶. یوسف خلیف، همان؛ محمد بن جریر طبری، همان، ص ۲۴۴؛ ابن عبدربه، پیشین و ابن الفقیه، پیشین.

۷. یوسف خلیف، همان و محمد بن جریر طبری، همان.

۸. یوسف خلیف، همان و محمد بن جریر طبری، همان، ص ۲۵۲ و ابن الفقیه، پیشین.

۹. یوسف خلیف، همان؛ محمد بن جریر طبری، همان، ص ۲۷۱؛ ابن الفقیه، همان و ابن عبدربه، پیشین.

۱۰. یوسف خلیف، همان، ص ۱۲۳ - ۱۲۷؛ ابن الفقیه، همان و عبدالقادر اسفراینی، الفرق بین الفرق، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بی‌چا، بیروت، دار المعرفه، بی‌تا، ص ۳۷.

۱۱. ابن عبدربه، پیشین.

سی هزار نفره، حسین بن علی(ع) را وانهادند^۱ و از صد هزار انسان کوفی که در آغاز با زید بن علی بن حسین(ع) همراهی کردند، تنها ۲۸۱ تن استوار ماندند!^۲

بدین ترتیب، کوفیان در زندگانی سیاسی خود، از یک «دور باطل» رنج می‌بردند؛ با مدیریت عمومی جامعهٔ مسلمانان در دنیای سیاست دشمنی داشتند و آرزوی دیگرگون شدن حاکمیت و به قدرت رسیدن یکی از فرزندان علی(ع) را در سر می‌پروراندند، اما چون با دشواریها رویارو می‌شدند، واقعتهای تلخ موجود با آرمانهای شیرینشان هماهنگ نمی‌شد و سردی آهن سرنیزه‌های سپاه خلفا را لمس می‌کردند، دوستان و رهبران خود را در نیمه راه نبردها، رها می‌کردند و به خانه‌های خود می‌خزیدند و برای چندمین بار، همین کار را با شنیدن فریاد مخالفی دیگر، تکرار می‌کردند!^۳

بیهوده نیست که بزرگوارانی چون حضرت زینب(س)^۴ و بزرگانی مانند عبدالله بن عباس^۵، عبدالله بن زبیر^۶، عبدالله بن حسن بن حسن(ع)^۷، مختار بن ابی عبید ثقفی^۸، ابن عبدربه اندلسی^۹، اسفراینی^{۱۰} و حتی حجاج بن یوسف ثقفی^{۱۱} این مردم بی‌ثبات و بوقلمون صفت را جنایتکار و

۱. همان؛ یوسف خلیف، پیشین، ص ۱۲۵ و ابومحمد بن قتیبه، الامامة والسیاسة، بی‌جا، قم، نشر رضی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۵.
۲. یوسف خلیف، همان، ص ۱۲۷؛ ابن عبدربه، پیشین و محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۶۶ و ۱۸۲.
۳. یوسف خلیف، همان، ص ۱۳۰ و محمد ماهر حماده، پیشین.
۴. ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، اول، بیروت، دار الندوة الجديدة، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۲۳ و سید بن طاووس، اللهوف، بی‌جا، نجف، نشر مکتبه حیدریه، ۱۳۶۹، ق، ص ۶۴.
۵. دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، اول، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، ۱۹۶۰، ص ۲۴۴؛ زین الدین بن الوردی، تاریخ ابن الوردی، اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷، ق، ج ۱، ص ۱۶۳ و لوط بن یحیی، نصوص من تاریخ ابی مخنف، تحقیق کامل سلمان جبوری، اول، بیروت، دار المحجة البيضاء و دار الرسول الاکرم، ۱۴۱۹، ق، ج ۱، ص ۴۳۲.
۶. یوسف خلیف، پیشین، ص ۱۲۹.
۷. همان.
۸. همان.
۹. ابن عبدربه، پیشین.
۱۰. عبدالقاهر اسفراینی، پیشین.
۱۱. یوسف خلیف، پیشین.

دو رو خوانده‌اند؛^۱ مردمی تندرو و تندخو که «به پفی مشتعل و به تفی خاموش»^۲ می‌شدند، دل‌هایشان بایکی و شمشیرهایشان با دیگری بود^۳ و به گونه‌ای شگفت‌انگیز، با مصلحت‌اندیشیهای محاسبه‌گرانه و سودجویانه، موضع‌گیریهای سیاسی خود را ۱۸۰ درجه تغییر می‌دادند!^۴ در چنین حال و هوایی، چنان که پیش‌تر هم گفتیم، موالی بخشی از شهروندان کوفه شدند؛ شهری که در دوران خلافت عمر بن خطاب، صد هزار تن جمعیت داشت^۵ و موالی به پشتوانه نگاه ارج‌نهنده اسلام به انسانها، به طور طبیعی، چشم داشتند در آن سامان، پایه اجتماعی برابری با تازیان داشته باشند و با آرامش و امید به آینده زندگی کنند، اما هم رفتار توده‌های مردم و هم برخورد حاکمیت‌های سیاسی با آنان، ناامید کننده و دور از انتظار بود.^۶ از یک سو، نگاه عرب به موالی، نگاه یک مالک به برده خود و دور از روح مسامحه‌گر اسلامی بود، تا جایی که آنان ناچار بودند، به خاطر شدت گرفتن واکنش‌های نژادپرستانه و تحقیرآمیز تازیان، از نمازگزاردن در مساجد جز مسجد ویژه خود، دوری کنند^۷ و از سوی

۱. در این باره، داستانهای شگفت‌انگیزی گزارش کرده‌اند. برای نمونه، نک: محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، پیشین، ج ۶ ص ۱۱۳-۱۱۴.

۲. سخنی است از روزنامه جل‌المتین، در عصر رخدادهای نهضت مشروطیت. نک: سید احمدکسروی، تاریخ مشروطه ایران، سیزدهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۶۴.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، پیشین، ج ۵ ص ۳۸۶؛ شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ص ۶۷؛ دینوری، پیشین، ص ۲۴۵؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۴۰؛ لوط بن یحیی، پیشین، ص ۴۳۶؛ ابن اعثم کوفی، پیشین، ص ۱۲۴.

۴. شگفتا! درباره مردمی از این دست چه می‌توان گفت؟! شبث بن ربعی که خود از نامه‌نگاران به امام حسین(ع) و فراخوان آن حضرت به کوفه بود، نخست به «سجاج» - زنی که پس از درگذشت رسول خدا(ص)، به دروغ، ادعای پیامبری کرده بود - پیوست و اذان‌گوی او شد. سپس به اسلام گروید و از کسانی بود که علیه عثمان شوریدند. پس از آن، با امام حسین(ع) جنگید. نیز فرمانده نیروهای انتظامی کوفه شد و همراه مختار به خونخواهی سیدالشهدا(ع) برخاست! سپس علیه مختار نیز شورید و به سود مصعب بن زبیر، با او نبرد کرد! نک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، پیشین، ج ۴، ص ۳۰۳ و الاصابه، بی‌چا، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۲۰.

۵. یوسف خلیف، پیشین، ص ۱۲۱.

۶. همان، ص ۱۶۹.

۷. همان، ص ۱۶۹-۱۷۰. کار به جایی رسید که شعبی می‌گفت: موالی چنان مسجد را نزدم منفور کردند که خاکروبه خانه‌ام را

دیگر، حاکمیت تباهاکار اموی نیز که با دوری روزافزون از مسیر اسلام راستین، بار دیگر از زاویه نگاه برتر دانستن عرب بر عجم، روابط کهنه جاهلیت را زنده می‌کرد، مشاغل مهم سیاسی و دینی را ویژه عرب و کارهای پست و سخت مانند کشاورزی، صنعت و صنایع دستی را به موالی واگذار می‌کرد^۱ و کارگزارانش - چون حجاج بن یوسف ثقفی - نیز با در پیش گرفتن سیاست متلاشی کردن جمع آنان،^۲ نگاهی ابزاری و خوار کننده به آنان داشتند که تنها به کار روا شدن مصالح سیاسی و چیرگی امویان می‌آیند.^۳

نتیجه طبیعی این برخوردها آن بود که سینه موالی از کینه عرب و زمامداران حاکم اموی انباشته شود^۴ و آنان همواره در کمین فرصت‌هایی باشند که توان آزاد کردن خشم مالامال خود را در آنها داشته باشند. زندگی در کوفه که در سرتاسر سالهای پایداری نظام اموی، شهر انقلابها و خیزشهای مردمی بود،^۵ این بهانه را به آنها می‌داد و آنان نیز بی‌هیچ درنگی، یک پای ثابت همه کارزارها بودند؛ برخی از آنان به خوارج پیوستند، زیرا اندیشه اینان درباره پیشوایی مسلمانان که قرشی - و حتی عرب - بودن را الزامی نمی‌دانستند، برای موالی خوشایند بود.^۶ پانصد تن از آنها، کنار مختار بن ابی عبید ثقفی و صد هزار تن دیگرشان همراه ابن اشعث جنگیدند،^۷ چنان که گاهی همه سپاهیان ابراهیم نخعی را که با شامیان و لشکر

→ بر آنجا ترجیح می‌دهم! (نک: همان، ص ۱۷۰ و کاتب واقدی، پیشین، ص ۲۵۱) بر همین اساس بود که نزدیک به نیمه سده دوم هجری، در کوفه مسجدی بود که «مسجد موالی» خوانده می‌شد، زیرا تنها موالی در آن نماز می‌گزارند (نک: یوسف خلیف، همان).

۱. یوسف خلیف، همان، ص ۱۷۱.
۲. ابن عبدربه، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۴.
۳. محمد ماهر حماده، پیشین.
۴. یوسف خلیف، پیشین.
۵. همان، ص ۱۳۴.
۶. احمد امین، پیشین، ص ۲۶۱.
۷. یوسف خلیف، پیشین، ص ۱۶۸ و ۱۷۲ و محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، پیشین، ج ۶ ص ۲۸ و ۳۴۷. گفتنی است، زیر فشار عبیدالله بن زیاد، چهار یا پنج هزار تن از موالی، زیر پرچم عمر بن سعد، در ماجرای کربلا، حضور داشتند. نک: اسد حیدر، مع الحسین فی نهضته، سوم، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۳۹۹ ق، ص ۱۷۶.

عبدالملک بن مروان می‌جنگیدند، فراهم می‌آوردند!^۱ آنان جدا از آنکه بیشترین بخش بیکارگران با حجاج را به فرماندهی ابن اشعث و ابن جارود تشکیل می‌دادند،^۲ در ماجرای شورش مردم مدینه در برابر یزید بن معاویه نیز به رهبری مولایی به نام یزید بن هرمز شرکت کرده بودند.^۳ با از پا درآمدن نظام اموی که با سیاست دوگانه پول و شمشیر، بزرگان هر شهر و دیار را در بندهای زرین و توده‌ها را در بندهای آهنین می‌کرد،^۴ عباسیان با تلاشهای خستگی‌ناپذیر موالی‌ای چون ابومسلم خراسانی، به قدرت رسیدند،^۵ اما به رغم آنکه همگام با خواست کوفیان، نظام پیشین سرنگون شد، به دنبال ستمکاریها و سختگیریهای جان‌فرساتر نظام سیاسی نوین، چیزی نگذشت که کوفه - دیگر بار - رو در روی عباسیان ایستاد و نبردهای گذشته با پا در میانی موالی، از سر گرفته شد!^۶

* * *

ابوحنیفه و خیزشهای علویان

برآیند آنچه تاکنون گفتیم، نمی‌تواند جز همراهی فقیه نامدار سده دوم تاریخ اسلام با تحركات انقلابی دو عصر اموی و عباسی باشد. ابوحنیفه که خاستگاه نژادی پدر بزرگش کابل^۷ و زادگاه پدرش نسا^۸ (از شهرهای کنونی ترکمنستان) بود یا انبار^۹ (از شهرهای ایران عصر ساسانی که در عراق امروزی بود) و خودش - بنابر برخی گزارشها^{۱۰} - ریشه در خاک ترمذ (از

۱. دینوری، پیشین، ص ۲۹۴.

۲. ابن عبدربه، پیشین.

۳. کاتب واقدی، پیشین، ج ۵، ص ۲۸۴.

۴. یوسف خلیف، پیشین، ص ۱۳۱.

۵. همان، ص ۱۶۹؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۳۲۹ و ۳۶۰ و کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه،

ترجمه نبيه امين فارس و منير بعلبكي، يازدهم، بيروت، دار العلم للملايين، ۱۹۸۸، ص ۱۷۵.

۶. یوسف خلیف، همان، ص ۱۳۵ و ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، پیشین، ص ۱۸۶ - ۲۰۰ و ۲۳۵ - ۲۵۶.

۷. ابوعبدالله ذهبی، سير اعلام النبلاء، پیشین، ج ۶، ص ۳۹۴.

۸. همان.

۹. همان، ص ۳۹۵.

۱۰. همان، ص ۳۹۴.

شهرهای امروزی ترکمنستان) داشت، با توجه به گسترش مرزهای ایران زمین در سالهای پیش از یورش تازیان، خواهناخواه، ایرانی نژاد و فارس بود^۱ که در کوفه، چونان دیگر موالی، «مولی»^۲ و شهروند درجه دوم به شمار می‌آمد. این اصالت خانوادگی و دیگر ویژگیهای دست‌اندرکار چگونگی شکل‌گیری شخصیت فردی و هویت انسانی‌اش، از او فقیه‌ی ستم‌ستیز و مخالف فساد حکومت دو سلسله اموی و عباسی ساخت.^۳

او سرکشی از گردن نهادن به فرمان حاکمان وقت و ندادن دست همکاری به آنان را سالها پیش از سرنگونی امویان در پیش گرفت؛ پافشاری یزید بن عمر بن هبیره، فرماندار کوفه و بصره را برای پذیرفتن منصب قضا^۴ یا نظارت بر بیت المال^۵ نپذیرفت و به خوردن صد تازیانه که باید در ده روز نواخته می‌شد، محکوم شد؛^۶ شکنجه دردناکی که درد جسمانی‌اش را خودش کشید و رنج روانی‌اش را مادرش.^۷

۱. همان، ص ۳۹۰ و ابوالحجاج مزی، پیشین، ج ۲۹، ص ۴۱۸.

۲. همانها.

۳. چون ایرانیان و شخص ابوحنیفه سیاست تبعیض نژادی امویان را بر نمی‌تافتند، از سرنگونی‌شان خشنود بودند. اما یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت گمان می‌کند این فقیه نامدار، موضعگیری‌های سیاسی خود را تنها به بهانه ستم‌ستیزی - و نه از سر ایرانی بودن - در پیش گرفت و حتی در یک روز از زندگی هم خود را فارس نژاد ندانست و تنها دغدغه‌اش اسلام و عقیده بود، نه به دست آوردن دل هم‌نژادهاش! (مصطفی شکعه، ص ۱۱۷-۱۱۸) اما به گمان این قلم به دست، بی‌گمان هیچ انسانی در خلأ و برکنار از هرگونه عوامل تربیتی و تأثیرگذار بیرونی و درونی، ساخته و پرداخته نمی‌شود و تهی کردن انگیزه‌های آدمیان از محرکه‌هایی چون وطن دوستی و گرایش به هم‌نژادهای خود - آن هم به بهانه پلید دانستن گرایشهای ملی در کنار باورهای دینی و زشت شمردن توجه بزرگان به عنصر نژاد و افتخارات ملی و سرفرازیهای نسلهای گذشته - بهترین مصداق و نمونه مجاز نبودن برخی نمونه‌ها و مصادیق «سَبِّکَ مَجَازٍ از مَجَاز» است!!

۴. خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۲۶، ۳۲۷ و ۴۴۹؛ ابوالحجاج مزی، پیشین، ص ۴۲۴ و ۴۲۸ و ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ص ۳۹۵ و تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، دوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۱ ق، مجلد حوادث و وفیات ۱۴۱ - ۱۶۰، ص ۳۰۷.

۵. خطیب بغدادی، همان، ص ۳۲۷ و ۳۵۱ و ابوالحجاج مزی، همان، ص ۴۲۸.

۶. ابوالحجاج مزی، همان و خطیب بغدادی، همان، ص ۳۲۶.

۷. خطیب بغدادی، همان، ص ۳۲۷.

بیش از این نیز - مانند بسیاری از فقهای عصر خود^۱ - از خیزش قهرآلود زید بن علی (ع) در کوفه، جانبداری و افزون بر دادن فتوای وجوب یاری‌اش،^۲ با او همراهی مالی کرد^۳ و به همین دلیل نیز بعدها و سالها پس از درگذشت، از دعای خیر محمد بن جعفر (ع) - امام شورش زیدیان در عصر مأمون^۴ - که دوستی ابوحنیفه را در حق اهل بیت (ع) صادقانه می‌دانست، برخوردار شد.^۵ اما سالهای نمایان سرکشیهای بی‌باکانه ابوحنیفه در برابر بدخواهیها و بدکرداریهای ستمگران، هنگامی فرا رسید که ۵۲ سال زندگی را پشت سر گذاشته و دوران خلافت عباسیان رسیده بود. این نظام نوپا که چهار سال نخستینش با رهبری کوتاه مدت، اما سیاستمدارانه ابوالعباس سفاح، برای مسلمانان - جز بنی‌امیه که کین‌خواهی سختی پس دادند^۶ - چون «خاتم فیروزه بواسحاقی» خوش درخشید، دولتی مستعجل بود که به زودی اهرمهای اداره‌اش به دست خلیفه‌ای خونریز و به تعبیر امام صادق (ع)،^۷ «طاغیه» افتاد.

مدیریت سیاسی ابوجعفر منصور، جانشین سفاح، چنان انقباضی و ناراضی تراش بود که خیلی زود به پیوند خوردن دو قشر فرهنگی و سیاسی‌ای انجامید که در گام نخست، در دو فضای کاملاً متفاوت، تنفس می‌کردند، اما سیاست سرکوب خلیفه جدید آنان را که در آنچه می‌خواستند، همدل و هم‌زبان نبودند، برای رهایی از بند آنچه نمی‌خواستند، هماهنگ و هم‌نوا کرد!

هنوز نه سال از به قدرت رسیدن منصور نمی‌گذشت که رویکردهای سیاه و ستمگرانه رهبری‌اش به باری تلخ نشست^۸ و به دنبال چندین قیام ملی‌گرایانه یا قبیله محور،^۹ تحرک

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۱۰۰.

۲. زمخشری، الکشاف، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. همان و ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، پیشین.

۴. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۳۵۸ به بعد؛ ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۰۵ و مسعودی، مروج

الذهب، پیشین، ج ۴، ص ۲۷.

۵. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۹۹.

۶. مسعودی، مروج الذهب، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۱.

۷. شیخ طوسی، رجال الکشی، پیشین، ص ۳۶۵، ش ۶۷۷.

۸. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۲۲۶ - ۲۲۷.

۹. ابوعبدالله ذهبی، تاریخ الاسلام، پیشین، مجلد حوادث و وفیات ۱۲۱ - ۱۴۰، ص ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۵ و...

قهرآمیز و مسلحانه علویان زیدی مذهب در مدینه و سپس در بصره و جنوب عراق، آغاز شد؛ چون محمد بن عبدالله بن حسن در حجاز برخاست و مدینه و مکه را گشود، برادرش ابراهیم را سوی عراق گسیل داشت و او هم خیلی زود، بر بصره و سرزمینهای پیرامونش چیره شد. صدهزار تن از مردم بصره با او همداستان شدند^۱ و شمار بسیاری از اصحاب فقه و حدیث به سودش خیزش کردند.^۲ کار به جایی رسید که حتی آنان که قیام مسلحانه را باور نداشتند، قیام کردند و چنین پدیده‌ای مایه شگفتی سفیان بن سعید ثوری، فقیه و محدث بزرگ آن سالهای عراق شد.^۳

ابوحنیفه که اینک ۶۵ ساله و چهره‌ای جاافتاده‌تر از همیشه در عراق بود،^۴ از همسایگان خود دستگیری می‌کرد^۵ و چنان نزد مردم، پاک‌دست به شمار می‌رفت که امانتهای خود را پیش او می‌گذاشتند، تا آنجا که در روز درگذشت، امانتدار پنجاه هزار درهم مال مردم بود^۶ و چون نزد عیسی بن موسی، فرماندار منطقه عمومی کوفه از سوی ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور می‌رفت، رخصت داشت درازگوش خود را حتی بر بساط فرمانداری شهر براند و همچنان محتشم بماند.^۷

یک بار دیگر برای آنکه نشان دهد، چقدر خاندان رسول خدا(ص) را دوست می‌دارد،^۸ گرچه به دلیل انبوه شدن امانتهای مردم پیش خود، نتوانست دست به شمشیر ببرد و خود نیز به پا خیزد،^۹ دامن همت به کمر زد و بخش پشتیبانی خیزش علویان را در عراق، به دست گرفت و بر دوش کشید و آشکارا از خیزش ابراهیم بن عبدالله بن حسن پشتیبانی

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۲۵۳.

۲. همان، ص ۲۳۵، ۲۵۰ و ۲۵۳. خالد بن عبدالله واسطی طحان، تنها استننا در این میان بود. نک: همان، ص ۲۵۰.

۳. همان، ص ۲۵۳.

۴. خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۶۰.

۵. همان، ص ۳۶۲-۳۶۳ و ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۴.

۶. خطیب بغدادی، همان، ص ۳۵۹.

۷. همان، ص ۳۶۳.

۸. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۹۹.

۹. همان، ص ۲۴۲ و خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۹۸.

کرد^۱ و با دادن فتوایی، توده مردم را به پیوستن به او و سرکشی از گردن نهادن به حکم عباسیان فراخواند.^۲ وی در این مسیر، چنان بی پروا گام برمی داشت که زُقر بن هُدیل، شاگرد برجسته مکتب فقهی قیاس محورش، به او گفت: «به خدا سوگند، تا روزی که طناب حکومت را بر گردن ما نیندازی، از این کار خود، دست بر نمی داری!»^۳

وی که جهاد زیر پرچم ابراهیم را پس از ادای حج واجب، برتر از پنجاه حج می دانست،^۴ افزون بر فتوای عمومی خود، به طور خاص و موردی نیز شهروندان بصره را برای پیوستن به سپاه زیدیان تشویق می کرد^۵ و مادران را از اینکه فرزندان خود را از نبرد در کنار ابراهیم باز دارند، باز می داشت.^۶

ابوحنیفه که خیزش ابراهیم را - همراهی با شعبه بن الحجاج^۷ - چونان نبرد بدر می دانست،^۸ مانند مسعر بن کِدام، یکی از محدثان مرجی مذهب کوفه،^۹ با رهبر قیام علویان نامه نگاری کرد و او را برانگیخت به کوفه - یعنی دقیقاً همان جا که خلیفه جدید عباسی نشیمن داشت! - بیاید و از یاری نیروهای زیدی مذهب آن سامان نیز برخوردار شود.^{۱۰} این دو - همچنین - به گردن گرفتند یاری اش کنند و مردم کوفه را بشورانند و زیر پرچمش گردآورند.^{۱۱} او که در راه و چاه نشان دادن به رهبر جنبش علویان تا آنجا پیش رفته بود که دلگرمش می کرد هواخواهان

۱. خطیب بغدادی، همان، ص ۳۲۹؛ ابو عبدالله ذهبی، تاریخ الاسلام، پیشین، مجلد حوادث و وفیات ۱۴۱ - ۱۶۰، ص ۳۱۱ و

ابو عبدالله صیمری، اخبار ابي حنیفة و اصحابه، دوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۹۷۶، ص ۸۷.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۲۴۰ و ۲۵۱.

۳. همان، ص ۲۴۰؛ ابو عبدالله ذهبی، تاریخ الاسلام، پیشین؛ خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۳۰ و ابو عبدالله صیمری، پیشین.

۴. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۲۵۱.

۵. همان، ص ۲۴۲.

۶. همان، ص ۲۵۱.

۷. همان، ص ۲۴۲.

۸. همان.

۹. همان، ص ۲۴۳ و ابوالحجاج مزی، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۶۸.

۱۰. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۲۴۰ و ۲۴۳.

۱۱. همان، ص ۲۴۰.

زیدی مذهب ابراهیم می‌توانند منصور را ترور یا دستگیر کنند،^۱ در لابه‌لای همین نامه‌نگاریها و پس از آنکه ابراهیم برای تسخیر پایتخت عباسیان، سوی کوفه روانه شد و عیسی بن موسی از سوی خلیفه، به پیشگیری از او برخاست، حتی چگونگی برخورد با اسیران جنگی را به دنبال پیروزی احتمالی‌اش، برایش یادآور شد!^۲ گاه نیز همین نکته را بی‌آنکه از کسی نام ببرد، بر زبان می‌آورد، تا به گوش رهبر زیدیان برسد و نکته را دریابد!^۳

باری، چنان که پیش‌تر هم گفتیم، تمرکز قدرت و حواشی‌اش در دست عباسیان و خیزش توده‌وار و فرمانده محور آن سالها که با از پا درآمدن رهبر هر جنبش، به خاموشی می‌گرایید، این بار نیز همان برگ و باری را داد که امامان پاک‌دل و دامن شیعه پیش‌بینی و پیشگویی کرده بودند؛ ابراهیم بن عبدالله بن حسن در اوج پیروزیها و پیشرویهای خود در روز نبرد سرنوشت سازش با برادرزاده خلیفه، عیسی بن موسی - تا آنجا که سپاهیان هواخواه عباسیان، تا کوفه پس‌گریختند و میدان خالی کردند^۴ و ابو جعفر منصور فرمان داد بر همه دروازه‌های شهر، شترها و اسبهای آماده کنند، تا بتواند به گاه نیاز بگریزد^۵ - با نشستن تیری بر پیکرش کشته و خیزش علویان زیدی مذهب سرکوب شد!^۶

پس از این بود که ابوحنیفه در چشم بازماندگان این نبرد، خوار شد و زخم زبانهای آنان را به جان خرید،^۷ اما تلخیهای بزرگ‌تری چشم به راهش بود؛ دستگاه سرکوبگر عباسی که می‌دانست، به دنبال خیزش چهره‌های بارز فرهنگی و دانشمند و آشکار شدن ناخرسندی‌شان از حاکمیت، بهترین راه بازگرداندن آبروی از دست رفته در دیده‌های توده مردم و کسب مشروعیت، به همکاری خواندن آنان و روی خوش نشان دادن به آنها و گرم گرفتن و لبخند

۱. همان، ص ۲۴۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۵۱.

۴. همان، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان، ص ۲۴۲ و ۲۴۳ و زمخشری، الکشاف، پیشین. مانند همین سرنوشت برای عالم جلیل‌القدر، سید محمد مجاهد

نیز پیش آمد. نک: میرزا محمد تنکابنی، قصص العلماء، دوم، تهران، انتشارات علمیة اسلامیة، ۱۳۶۴، ص ۱۲۵ و ۱۲۹.



زدن به ایشان است، تا توده‌های بی‌بهره از تحلیل کامیاب مسائل سیاسی باور کنند «عرف خاص» نیز چونان «عرف عام»، با نظام عباسی درگیری‌ای ندارند، ابوحنیفه را واداشت منصب قضا را بپذیرد و «قاضی‌ای درباری» شود،^۱ اما او چنان که پیش‌بینی شدنی هم بود، چنین نکرد و تازیانه خورد و به زندان افتاد،^۲ چنان که شغل نظارت بر بیت المال^۳ یا ساخته شدن شهر بغداد^۴ را هم نپذیرفت.

گزارش دیگر حاکی از آن است که چون نامه ابوحنیفه به ابراهیم بن عبدالله بن حسن، به دست منصور عباسی افتاد،^۵ از فرماندار خود در کوفه، عیسی بن موسی، خواست او را به بغداد بفرستد^۶ و چون چنین شد، خلیفه که از پشتیبانی‌های بی‌دریغ او از دشمن سالهای گذشته‌اش ابراهیم بن عبدالله آگاه بود،^۷ به زندانش افکند و پس از چندی به او زهر خوراند.^۸

بدین ترتیب، ابوحنیفه در هفتاد سالگی، در محله «سوق یحیی»، جان سپرد^۹ و در گورستان خیزران - هر دو در بغداد - به خاک سپرده شد.^{۱۰}

۱. چه بسا این هبیره هم که پیش از سرنگونی امویان، بر همکاری ابوحنیفه با دستگاه حاکم پافشاری می‌کرد، همین نگاه ابزاری را به فقیه یاد شده داشت.
۲. خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۲۸ - ۳۲۹ و ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۶ ص ۴۰۱ و ۴۰۲ و تاریخ الاسلام، پیشین.
۳. خطیب بغدادی، همان، ص ۳۵۱.
۴. همان، ص ۳۲۸ و زمخشری، پیشین.
۵. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۲۴۴.
۶. همان و خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۳۰.
۷. خطیب بغدادی، همان، ص ۳۲۹.
۸. همان، ص ۳۳۰ و ابوعبدالله صیمری، پیشین. ابوعبدالله ذهبی و شوشتری، داستان زهر خوراندن منصور به ابوحنیفه را با دو دلی و دور از قاطعیت گزارش کرده‌اند. نک: تاریخ الاسلام، پیشین، ص ۳۱۳ و قاموس الرجال، بی‌چا، تهران، مرکز نشر الکتاب، ۱۳۸۸ ق، ج ۹، ص ۲۰۹.
۹. خطیب بغدادی، همان، ص ۴۵۲.
۱۰. همان و ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، پیشین.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

